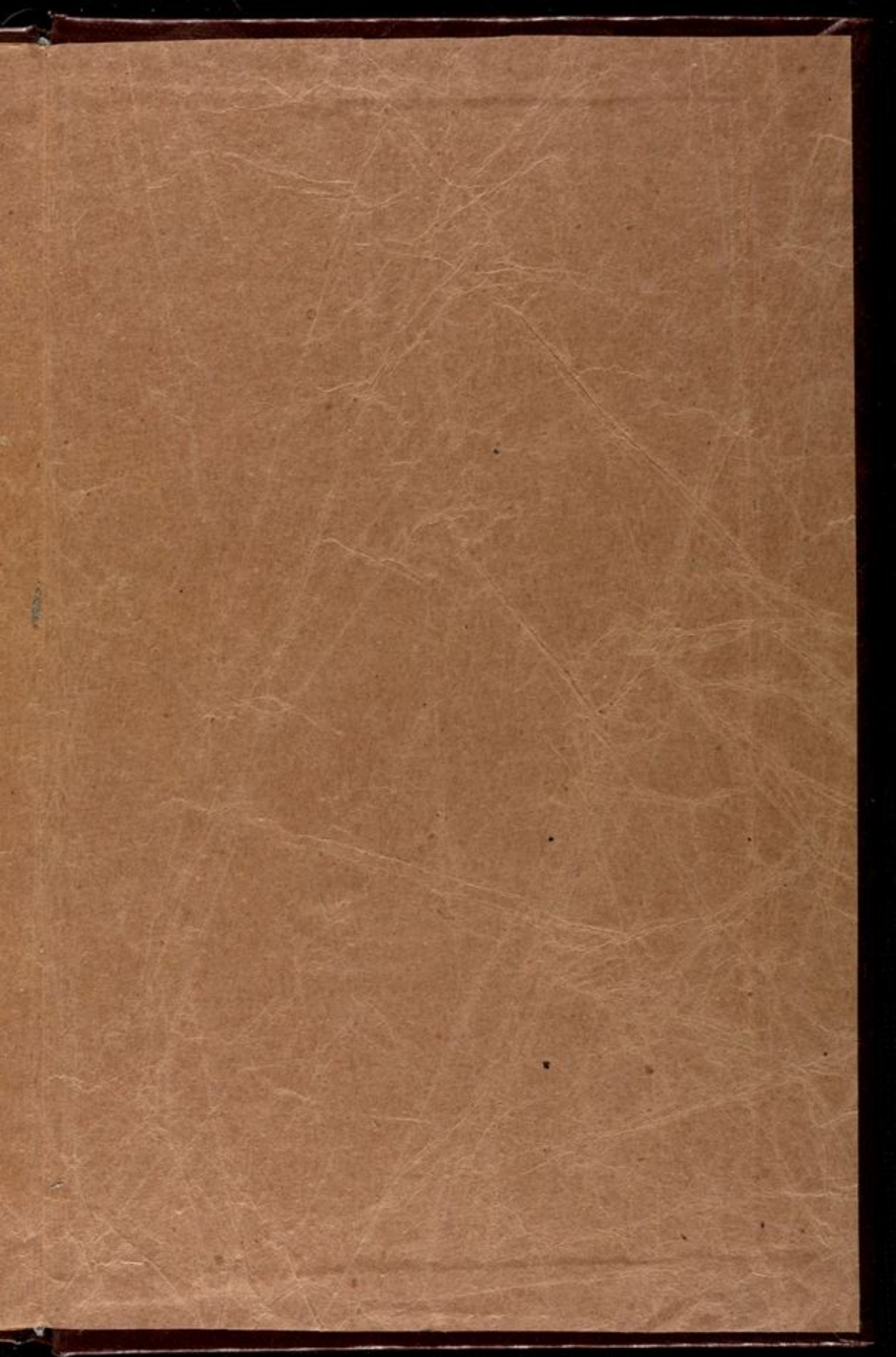


مشق رقعہء الکبریٰ

سنہ ۱۲۵۵ھ
مطابق ۱۲۹۵ھ



LC Control Number



2002 362446

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

بجہ کتابی کی ہوئی جناب مولوی محمد علی صاحب شکر ٹانہ کی خدمت میں

قائم علی

بحسب مائش مولوی امام الدین تاجر کتب گاہ بہرہ

مطبع دارالافتاء لاہور
۱۲۹۵ھ ۱۸۷۸ء

چنانچه در مولای مسمومی قارون اندوت موردی بر کار آمد است زین است صبی دو احوال و در هر بار اخصاصت ششم و کمال اخصاصی انچه با نیت شوم
 به معنای اخصاصی و دلایل ابر کرم به نفس تو حین ابر این در هر شرح خود از عدل و دادی به سستی لایق که زلال سستی ایجابی و دلور استوار
 به معنای اخصاصی و دلایل ابر کرم به نفس تو حین ابر این در هر شرح خود از عدل و دادی به سستی لایق که زلال سستی ایجابی و دلور استوار
 به معنای اخصاصی و دلایل ابر کرم به نفس تو حین ابر این در هر شرح خود از عدل و دادی به سستی لایق که زلال سستی ایجابی و دلور استوار

هوالمغر

تقریظ شرح رقعات عالمگیری

نتیجہ فکر حضرت مولانا مولوی سبحان بخش صاحب مدرس
 اول فارسی و عربی مثل سکول و دہلی

مصداق کلام الملوک ملوک الکلام همین شرح رقعات عالمگیر است کہ شہنشاہ
 اقلیم سخن قہرمان مملکت رموز نو و کهن مالک رقاب بلغا سید مولی فصحا
 صاحب ذہن رسا کاشف دقائق لغز و حقائق معمار المستغنی عن الاوصاف
 المحتر عن طریق الاعتساف سبحان نظیر ابیس ذکا مولوی سید محمد
 علی صاحب کہ جودت طبع طبعاً و وحدت ذہن اصلاً و فرعاً دارند برای افاد
 امام و افاضہ خاص و عام تالیف فرمودہ اند و خوش بامعنی و الفاظ شری
 معانی و کلامش معانی در معانی تمجیش تصریح و تمجیش توضیح و تملویش تشریح

نکات غامضه اش عیان و لطایف مخدیره اش غیر محتاج به بیان و با اینهمه
سلک خیر الکلام ماقول و دل فرونگذاشته اند - اگر دلی داری بیار و اگر جان
داری بسیار و این سلک گوهر و منظوم جوهر را بدست آر که درم و دنیا
در برابرش نمی سزد و جنس در مقابلش بجو س نه ارزد - فقط -

تقریب شرح قعات عالمگیری

رنجیه کلک که هر سلک خواجه ضیاء الدین احمد صاحب
اول فارسی صنلح سکول گجرات متخلص به ضیاء -

بنام اینزوجه دکشا شرح کلمات لطیبات است که قدسی نژادان عالم قدس
را طرفه دستاری بر سر آراته و چه زیبا اینصباح قعات عالمگیریت که
علم سر بلند می عالمگیری در میان سخن بسے برافراخته اگر متن کتاب
جام جهان ثبات است که در جزو تماشای کل جلوه دهد شش سحر با طبیعت
که بیک کرشمه صد گنگ بیانا ترا همچو سوسن همه زبان بسکیند بهشت ششمین
است پر از انهار و جو بار جای جوی سرف چون جوی شیر در تصرف
خود جاری است و جای نهر نخونجو عذب البیانی چون شهد در آبیاری

مستحسن

رحم ضعیفی بر صغیر رحمت آرد
رحم ضعیفی رحمت آرد بر اشد بار

۳

قال الله يا عبادي اسعوا على الصلوة ولا تطروها
مرا التی صحت حمزة الله ان الله لا يغفر الذنوب جملة
ایضا هو القصور الصم

شاهنامی نابخون را چون شعب طوبی جادو هر سرکان نکات لغت معانی
 را چون کوثر بهشتی تازگی روح و بالیدگی روان سرشاران با دود قابلق
 را صد لای عاست و نظار گیان حسن معانی را جلوه لب بام *
 ز بهی شرحی که گذار معانیست ^{مثنوی} معانی را بهار جادو دانست

ارسطوی جز در انکت آموز	فلاطونی ذکار اشع افروز
گلستانی گلش بے زخم و خارا	نیمستان نیش بے غبار است
بنای محکم چون چرخ دوار	ثوابت مادر و پستند ستار
زبان درس چون پیرینه استاد	هزاران نکتہ از بر آورد باید
زداید زنگ از آئینه هوش	چو صعبا منقرضت را در جوش

آری چون نباشد که این نگار دلفریب از جامه ساحری شمامه برآمد نکته
 سنجان خفی و جلی خواجه تاش من مولو بصاحب مولوی ممبر
محمد علی سر برده که در تدقیق معارف حکمیہ و تحقیق معالم علمیه
 علم اشتمار بر افراشته و از دقیقه رسد و مایه علمی خود بیایه عالی
 نیابت حاکم حلقه پانهادہ

^{جانوده} مثنوی

هنرمهر جادو شهرت کشاید	خزیدارش طلبکارش در آید
بهر مجلس که شمع برافروزند	پیر و پادشاهان گردش نوزند

بهر جانافه مشکه دهد بو	کنند هر کس ثنا گوین بدودو
بود اگر قطره در قیسم است	اگر موجی بود موج نسیم است
ببردارد لباس ارجمندی	بسر دارد کلاه سر بلندی
خوش از وی حاکم و محکوم خرسند	بهر داد و با هم داده پیوند
رسید از وی نه بر افتاده زور	نه باری دید از وی پشت موی

بعلم و حلم برابر است جامه

بود زیب صریح و زیب خا

این هم از افضال و ماثر دور سینه اوست تا حلقه بگوشان حلقه
خود را در حلقه دیگر کشد و برگردن ایشان بارسنت دیگر بارسنت بند
اللَّهُمَّ مَتِّعِ الْمُتَمَتِّعِينَ بِوُضَائِفِ مَعَارِفِهِ وَدَقَائِقِهِ وَ
أَبْدَهُمْ بِدَقَائِقِ مَعَالِمِهِ وَحَقَائِقِهِ وَاجْعَلْ
مِنْهُمْ جَنَّاتِ جَنَّةٍ وَاجْعَلْ
مِنْهُمْ جَنَّاتِ جَنَّةٍ

این خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه

خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه

خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه

بسم الله الرحمن الرحيم

و بسم الله

خطبه قدس است بملک قدکم
 خطبه قدس است بملک قدکم
 خطبه قدس است بملک قدکم
 خطبه قدس است بملک قدکم

خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه

خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه
 خطبه در روز شنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه

در این کتاب
 از حضرت
 خلدی
 در این کتاب
 از حضرت
 خلدی

ثواب خیریل بردارند و تحفه آخرت مهیا سازند و اذامروا باللغو مروکرا ما بیاورد

مختصر حال حضرت خلدی کا فی اوزنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی انارالدبر

حق حقیقت مذهب شریعت مشرب خلیل سیرت یوسف صورت نامیده
 تقام پنج جاده خورشید قبا ماه کلاه اوزنگ زیب عالمگیر شاهنشاه
 شب یکشنبه پانزدهم ذیقعد سنه هجری بمقام موضع دوده از مصافات
 صوبه گجرات از لطن نواب از جند بیگم بنت امیر الامراء اصفهان با
 میمنت فراوان قدم در عرصه شصت و گذاشته چارسوی عالم را بمنون
 منست دشت روی جهان را مریون امنیت ساخت صاحب ذهن سلیم
 طالبامی کلیم در ماده تاریخ ولادت سر سر سعادت این اشعار شعری
 شعار از طبع موزون دریافت *

نظم

داد ایزدیه بادشاه جهان تاج صاحب قران ثانی یافت نامش اوزنگ زیب کرد فلک	خلف همچو مهر عالم تاب گوهر کج زو گرفت حساب تحت زین پایه شد سپهر خباب
---	--

در این کتاب
 از حضرت
 خلدی
 در این کتاب
 از حضرت
 خلدی

در این کتاب
 از حضرت
 خلدی
 در این کتاب
 از حضرت
 خلدی

در این کتاب
 از حضرت
 خلدی
 در این کتاب
 از حضرت
 خلدی

چون بدین مرده آفتاب انداخت	اقتسار خویش بر مبادی و چو حباب
طبع دریافت سال تا بحیث	ز در قم آفتاب عالم تاب

چون آنحضرت ^{برکت} بهمن و سعادت به سن تمیز و بلاغت رسیدند آثار رشد
از جبین نور آگین پیدا بود و آیات دولت و اقبال از حال مبارک
فال نمودند هر که از عقل بهره میداشت میدانست که روزی عنان شهنشاه
براق سلطنت بدست آن حجم مرتبت می افتد و یقین میکرد که وقتی
کلید گنجینه فرمانروایی هند وستان جنت نشان بقبضه آن قدر
قدرت میرسد آخرین تصور به پایه تصدیق رسید و چگونه از منظر
بدی همی نیگر دید که در عقل و عدل و فضل و بذل و رزم و برزم و عزم
و جرم و تمکین و وقار مثل آن و الاتبار از دوده گورگان ^{حکایت} نه
پیچ و الا گوهری بر نخاسته صفاتش در وقار سجده محاشش ^{نیکو بنیاد} به
دلو آنها درست نیاید پس از مهر ذره و از بحر قطره پیوده می آید که
تنور ذاتی بدان درجه داشت که در چهارده سالگی به پیل دمان در
اوخت و شیر کردار حمله آورده سینه پیش بخاک در سخت سنان
جلد و زبانه تعبایان خرطومش بر انداخت و شمشیر جوهر دار عرضشانیتر ^{ای جنگی}
دو پاره ساخت تا آنکه حرفش نرسید دست از طعن و ضرب کشید
یورشنگ اگر این جنگ را نمی دید زهره اش آب میگردید فی فی

چون بدین مرده آفتاب انداخت
چون آنحضرت بهمین وسعادت بدین تمیز و بلاغت رسیدند آثار رشید
طبع دریافت سال تار بخش
از جبین نور آگین پیدا بود و آیات دولت و اقبال از حال مبارک
فال میوید اهر که از عقل بهره میداشت میدانست که روزی عنان شد
براق سلطنت بدست آن حجم مرتبت می افتد و یقین میگردد که وقتی
کلید گنجینه فرمانروائی هندوستان جنت نشان بقبضه آن قدر
قدرت میرسد آخرین تصور به پایه تصدیق رسید و چگونه از نظر
بدیهی منبگردید که در عقل و عدل و فضل و بذل و رزم و برزم و عزم
و جرم و تمکین و وقار مثل آن و الاتبار از دوده گورگان
پیچ و الا گوهری بر نخاسته صفاتش در وقار سجده محاسنش به
دلو آنها درست نیاید پس از مهر ذره و از بحر قطره پیوده می آید که
تهور ذاتی بدان درجه داشت که در چهارده سالگی به پیل دمان در
اوخت و شیر کرد و در حمله آورده سستیش بنجا که در سخت سنان
جلد و وز به تعبای خرطومش بر انداخت و بشمشیر جوهر دار عرضشانیتر
دو پاره ساخت تا آنکه حرفش نرسید دست از طعن و ضرب کشید
یورشنگ اگر این جنگ را نمی دید زهره اش آب میگردد و بدنی می

بدوش کشید و بحدایت ازلی باسلام گرانید و هم درین سال چاکام
 زیرگین سلامیان آمده اسلام اباد نام یافت و هم درین عهد سمیت
 محمد در مستقر و بنارس بنای مساجد افتاد و در سال سی ام جلوسی
 ولایت پچاپور و گولکنده بستباری غازی الدین خان فیروز جنگ
 و دیگر امرای بکرنگ صورت افتتاح دید الحق که اوز بگریب در اوزنگ
 نشینی خمید بود و در عالم گیری خورشید از عدلش عقاب و عصفور
 انبازی و فیل و مور را هم از می عشق را با عقل گرم جوشی صدق را با
 دغل سرگوشی صیت صلابت صفدش بگرداناف جهان گردیده
 ولحات ذوالفقار حیدر شش در توران و ایران درخشیده تملکات
 کلام مجید و کتابت کتاب حمید مستدامش بود نماز حسن الاوقات با جماعت
 فضلا و صلحا و امیر فرمود بیشتر ساعات از لیالی زنده مسداشت و کثر
 ایام در قیامی بصیام میگذاشت و آدرسی فیض سانی از جبلت این خلیفه
 بومو نقیل طعام و ملکه او را در وظیفه و منطلومان در خلوت خاص بار
 یافته بکام دل میرسدند ملهوفان در مشکوی معلی غرالبض رسانیده
 صورت کارانی میدیدند ملجای غراب بود و ما و امی فقرا ملاذ بود
 سکینان بود و ما من صید لیقان بکشی شایسته تکلف و محالیه رب
 که معنی ظل الهی از ذات کثیر البر کاتش می تراوید و مرتبه جهان پایمی

در این سال چاکام بدوش کشید و بحدایت ازلی باسلام گرانید و هم درین سال چاکام
 زیرگین سلامیان آمده اسلام اباد نام یافت و هم درین عهد سمیت محمد در مستقر
 و بنارس بنای مساجد افتاد و در سال سی ام جلوسی ولایت پچاپور و گولکنده
 بستباری غازی الدین خان فیروز جنگ و دیگر امرای بکرنگ صورت افتتاح دید الحق
 که اوز بگریب در اوزنگ نشینی خمید بود و در عالم گیری خورشید از عدلش عقاب
 و عصفور انبازی و فیل و مور را هم از می عشق را با عقل گرم جوشی صدق را با
 دغل سرگوشی صیت صلابت صفدش بگرداناف جهان گردیده ولحات ذوالفقار
 حیدر شش در توران و ایران درخشیده تملکات کلام مجید و کتابت کتاب حمید
 مستدامش بود نماز حسن الاوقات با جماعت فضلا و صلحا و امیر فرمود بیشتر
 ساعات از لیالی زنده مسداشت و کثر ایام در قیامی بصیام میگذاشت و آدرسی
 فیض سانی از جبلت این خلیفه بومو نقیل طعام و ملکه او را در وظیفه و منطلومان
 در خلوت خاص بار یافته بکام دل میرسدند ملهوفان در مشکوی معلی غرالبض
 رسانیده صورت کارانی میدیدند ملجای غراب بود و ما و امی فقرا ملاذ بود
 سکینان بود و ما من صید لیقان بکشی شایسته تکلف و محالیه رب که معنی
 ظل الهی از ذات کثیر البر کاتش می تراوید و مرتبه جهان پایمی

در این سال چاکام بدوش کشید و بحدایت ازلی باسلام گرانید و هم درین سال چاکام
 زیرگین سلامیان آمده اسلام اباد نام یافت و هم درین عهد سمیت محمد در مستقر
 و بنارس بنای مساجد افتاد و در سال سی ام جلوسی ولایت پچاپور و گولکنده
 بستباری غازی الدین خان فیروز جنگ و دیگر امرای بکرنگ صورت افتتاح دید الحق
 که اوز بگریب در اوزنگ نشینی خمید بود و در عالم گیری خورشید از عدلش عقاب
 و عصفور انبازی و فیل و مور را هم از می عشق را با عقل گرم جوشی صدق را با
 دغل سرگوشی صیت صلابت صفدش بگرداناف جهان گردیده ولحات ذوالفقار
 حیدر شش در توران و ایران درخشیده تملکات کلام مجید و کتابت کتاب حمید
 مستدامش بود نماز حسن الاوقات با جماعت فضلا و صلحا و امیر فرمود بیشتر
 ساعات از لیالی زنده مسداشت و کثر ایام در قیامی بصیام میگذاشت و آدرسی
 فیض سانی از جبلت این خلیفه بومو نقیل طعام و ملکه او را در وظیفه و منطلومان
 در خلوت خاص بار یافته بکام دل میرسدند ملهوفان در مشکوی معلی غرالبض
 رسانیده صورت کارانی میدیدند ملجای غراب بود و ما و امی فقرا ملاذ بود
 سکینان بود و ما من صید لیقان بکشی شایسته تکلف و محالیه رب که معنی
 ظل الهی از ذات کثیر البر کاتش می تراوید و مرتبه جهان پایمی

در این سال چاکام بدوش کشید و بحدایت ازلی باسلام گرانید و هم درین سال چاکام
 زیرگین سلامیان آمده اسلام اباد نام یافت و هم درین عهد سمیت محمد در مستقر
 و بنارس بنای مساجد افتاد و در سال سی ام جلوسی ولایت پچاپور و گولکنده
 بستباری غازی الدین خان فیروز جنگ و دیگر امرای بکرنگ صورت افتتاح دید الحق
 که اوز بگریب در اوزنگ نشینی خمید بود و در عالم گیری خورشید از عدلش عقاب
 و عصفور انبازی و فیل و مور را هم از می عشق را با عقل گرم جوشی صدق را با
 دغل سرگوشی صیت صلابت صفدش بگرداناف جهان گردیده ولحات ذوالفقار
 حیدر شش در توران و ایران درخشیده تملکات کلام مجید و کتابت کتاب حمید
 مستدامش بود نماز حسن الاوقات با جماعت فضلا و صلحا و امیر فرمود بیشتر
 ساعات از لیالی زنده مسداشت و کثر ایام در قیامی بصیام میگذاشت و آدرسی
 فیض سانی از جبلت این خلیفه بومو نقیل طعام و ملکه او را در وظیفه و منطلومان
 در خلوت خاص بار یافته بکام دل میرسدند ملهوفان در مشکوی معلی غرالبض
 رسانیده صورت کارانی میدیدند ملجای غراب بود و ما و امی فقرا ملاذ بود
 سکینان بود و ما من صید لیقان بکشی شایسته تکلف و محالیه رب که معنی
 ظل الهی از ذات کثیر البر کاتش می تراوید و مرتبه جهان پایمی

از وجود باجودش می بالید بر که و به بعیش و عشرت میگذرانید و خور
و بزرگ این ترانه حضرت شبیرازی میسرید *

خدا یا تو این شاه درویش دوست
بسی بر سر خلق ماییده دار

رعیت پناہ دولت شاد باد ز سعیت مسلمان آباد باد

این جهاندار داراشکن شجاع افکن پنجاه سال و دو ماه و بیست و هفت

روز داد کامرانی داده روز جمعه نماز صبح با جماعت صالحا و علما مود

ساخته در سال مکهزار و یکصد و هیزده هجری منگام چاشت در عمر

نود و یک سالگی در بلده احمد بکر به بنیر و می تو فبق و قوت ایمان و نور

ایقان کلمه طیب داشتند و بر زبان روی دل بسوی نروان آورد

و خاطر عاطر البکلیه از ماسوی الدبیر وخت پنجر و پیه از کتایت مصحف

مجدد در قلمدان گذاشته بود حسب صحبت ازین کم مایه رفعم النوالا هم

لحمین و مدقین یافت جسد مبارک را در اوزنک ابا و در صحن مرقد
 زمین جمهوری خرابگاه

ارباب یقین حضرت شیخ زین الدین در خال پال سپردند چو تره مرقد
مردان جدا ۱۱

ارسال سرشت و لغوی و محو ف پراز خال منال سبزه گاه رو پنده

و در تاریخ تاریخ و قاتل این پادشاه باقی ماند فانی شد صاحبان
آل که حسنه افتد مکه محزون و ناله و زاری

اولیة بریه استیم ام یاسند بیکر مد بقرری در وفاس بریه

عربی سانس و تنفس در انسان

[illegible]

از وجود با جودش می بالید بر که و به بعیش و عشرت میگذرانید و خیزد
و بزرگ این ترانه حضرت شیرازی میسرید *

خدا یا تو این شاه درویش دست	که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بر سر خلق پائیده دار	بتوفیق طاعت دلش زنده دار

رعیت پناها دلت شاد باد ز رعیت مسلمانان آباد باد
این جهاندار داراشکن شجاء افکن پنجاه سال و دو ماه و بیست و هفت
روز داد کامرانی داده روز جمعه نماز صبح با جماعت صلحا و علما نمود
ساخته در سال مکهزار و یکصد و هیزده هجری هنگام چاشت در عمر
نود و یکسالگی در بلده احمد بکر به نیروی توفیق و قوت ایمان و نور
ایقان کلمه طیب و اشهاد بر زبان روی دل بسوی برادران آورد
و خاطر عاطر مایه از ماسوی الدبیر دخت پنجره پیر از کتابت مصحف
مجید در قلمدان گذاشته بود حسب وصیت ازین کم مایه رقم انوالا هم
تکفین و تدفین یافت حید مبارک را در اورنگ آباد در صحن مرقده
ارباب یقین حضرت شیخ زین الدین در خاک پاک سپردند چو تره مرقد
از سنگ حسرت و تعویذ محو و پرازد خاک مناک سبزه گاه رو پیده
و در تاریخ تاریخ وفات این پادشاه باقی مابعد فانی الد صاجان
دل آیه کریمه استم استم یافتند میر محمد جعفر زلی در وفاتش مرثیه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

گفته در درون برون انداخت بمناسبت وقت چند شعر از و نگاشته می آید *

مثنوی

منسوب به شمس

بنال ای عیند لیب کلش موش	بکن الحان خود از غم فراموش
سیه کن چهره طیب و طرب را	زبان کوچه بکن بر بند لب را
خراش از ناخن غم روی خود را	تراش از در و ماتم موی خود را
گلستان از بسوز از شعله غم	مهیبا کن بصحرای ماتم
که اوزنگ زیب عالمگیر دیندار	گسته رشته مستی بناچار
بتقوی در با صنت بر کمالی	تدبیر و شجاعت بی مثالی
خدا دان خدا ترس خدا رس	معجبت مورا ماهی بکس
بصورت خضر در سیر ملک بود	بعظمت خاک پایش بر فلک بود
بعلم و با عمل چون کوه خیمه	آبادم صفی بود این حلیفه
کرم کسیر همان پرور همانان	تنش در قبر شد چون در بدن جان
همان تار یک شد مینور و آتش	نفس تار یک شد چون دود آتش
فلک از آینه بر خلق درست	کرمای جبال الارض شکست

بکن الحان خود از غم فراموش
تراش از در و ماتم موی خود را
مهیبا کن بصحرای ماتم
گسته رشته مستی بناچار
تدبیر و شجاعت بی مثالی
معجبت مورا ماهی بکس
بعظمت خاک پایش بر فلک بود
آبادم صفی بود این حلیفه
تنش در قبر شد چون در بدن جان
نفس تار یک شد چون دود آتش
کرمای جبال الارض شکست

بنال ای عیند لیب کلش موش
سیه کن چهره طیب و طرب را
خراش از ناخن غم روی خود را
گلستان از بسوز از شعله غم
که اوزنگ زیب عالمگیر دیندار
بتقوی در با صنت بر کمالی
خدا دان خدا ترس خدا رس
بصورت خضر در سیر ملک بود
بعلم و با عمل چون کوه خیمه
کرم کسیر همان پرور همانان
همان تار یک شد مینور و آتش
فلک از آینه بر خلق درست

گفته در درون برون انداخت بمناسبت وقت چند شعر از و نگاشته می آید *

مثنوی
منسوب به شمس

بکن الحان خود از غم فراموش
تراش از در و ماتم موی خود را
مهیبا کن بصحرای ماتم
گسته رشته مستی بناچار
تدبیر و شجاعت بی مثالی
معجبت مورا ماهی بکس
بعظمت خاک پایش بر فلک بود
آبادم صفی بود این حلیفه
تنش در قبر شد چون در بدن جان
نفس تار یک شد چون دود آتش
کرمای جبال الارض شکست

بکن الحان خود از غم فراموش
تراش از در و ماتم موی خود را
مهیبا کن بصحرای ماتم
گسته رشته مستی بناچار
تدبیر و شجاعت بی مثالی
معجبت مورا ماهی بکس
بعظمت خاک پایش بر فلک بود
آبادم صفی بود این حلیفه
تنش در قبر شد چون در بدن جان
نفس تار یک شد چون دود آتش
کرمای جبال الارض شکست

15

پیشتر شکوه رسید و در ماه رحلت حضرت رحلت گزید بمحمد بن نواب
مهر النساب یکم ولادت او ^{مصدر ۱۲} و ^{کوچ کردن ۱۳} بیوم صفر سال
یک هزار و هفتاد و دو و دو سال
ماتش هر چند حتم نیافتیم

تاریخ

دیاچہ قعات عالمگیری مصنفہ لکھی
ضیاء الدین صاحب المتخلص ضیا

چو در آشنای این تسوید نشا
فروغ از عالم غیبی بیدافت
فروغی چون رسد از چرخ والا

صنیا تاریخ را گردید جو یا
از سمنی فروغش مدح یافت
چرا گردونه وی مقبول دلبها

۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶

۲
عبدالقادر غفرلہ
۱۶۷۴ دریا عقرب اولوم
۱۸۵۰ صا عقر تولد گم
والده صاحبہ ازین حضرت
منظومه ۱۷
بنای ۹
۱۶
صا ایلد کمال گنود
تولد سید
بنای ۹
۱۶
صا لاجان
ولادت لاجان تولد کردیم

بویت پذیر : بیشتر به رضا و السلام علی من اتبع الهدی

رفعه ۱۰ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی وسلم

نوشته غریبی معلوم شد که چهره زعفرانی بر سر و جامه ملوانی در

بر در دیوان می شنید سن شریف چهل و شش ما زم با این شیر

وہیں پور خلافت معمم خان از حضور رحمت
مافت تاجا سرور و تاجی از اہل شہر

ختم منست که گهسته و کجاست و در آینه ابرو صاف برده است

چه خواهد گذشت حالا از همه مرخص بشوم و تمامه را بکذا امسارم -

فرزندان تادار کامگار را باید که مخالف نه کنند و مجوز گشت خون

خلق که بندگان خدا بند نشوند آنچه بنظر می آید طرفه هنکامه برپا

شد نیست آرزو مقلب القلوب توفیق حفاظت خلق الله که در این

بدایع خالق اند چنانچه راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد

بنام بادشاه اوده محمد عشر شاه جهان

فمنه الى الله

راز سوار و آرزو جمل خوشه و باد از غم خوار که

ان فرزند جوان بخت میسد بد از کمال تحفظ بنی شخراهر موسوسه کرده

...

[illegible]

۲۲۵

۱۰
 بارگاه کجاست در اینجا
 خفاصان و دران
 و کبر و العجب
 حاضر نشود
 بس
 خرمین
 زبان و این
 لفظ نیست
 و این متصرف
 و بی زبان
 این
 قریب از لفظ
 و کبر و العجب
 آورده
 برودن یکباره
 یعنی خوب
 بجا نشود

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or title, located at the bottom of the page.

میرسانند و چهار گهزی روزمانده باز دیوان عام میفرمودند
 درینوقت بخشی و دیوان تن نویسرا فرازان منصب و طلبه ازین
 جاگیر را از نظر انور سب گذرانیدند و آنحضرت به تفتیش احوال
 حسب منصب و جوهر ذاتی و کار دانی هر کدام فرموده بری
 تشخیص منصب و سخاوت جاگیر حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان
 عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوت مکده خاص تشریف
 میبردند در آنجا مورخان شیرین زبان و قصص خوانان فصیح
 بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصه جهان حاضر
 میشدند آنروزین پرده نسوان و بیرون و کور سربک موافق
 رعیت طبع شرف و اعلی احوال اسلاف از بزرگان پادشاهان
 و عجائب و غرائب دیار و اصدار بعض میرسانند خلاصه
 آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانروزی خود را باین قسم
 تقسیم فرموده داورندگان و فرماندهی میدادند چون شفقت
 پدری در حق آنفرزند قلبی است نه قلبی لهذا در نوشتن اطلاع
 دادن بهراچه خوب باشد و بران فرزندار حجت زمینده بود بے
 اختیاریم درینوقت آنچه بیاد آمد بر زبان قلم دادیم معاف دارند
 رقعہ ۱۳ فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظہ اللہ تعالیٰ سلم طاهر

۲۷

در این وقت بخشی و دیوان تن نویسرا فرازان منصب و طلبه ازین جاگیر را از نظر انور سب گذرانیدند و آنحضرت به تفتیش احوال حسب منصب و جوهر ذاتی و کار دانی هر کدام فرموده بری تشخیص منصب و سخاوت جاگیر حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوت مکده خاص تشریف میبردند در آنجا مورخان شیرین زبان و قصص خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصه جهان حاضر میشدند آنروزین پرده نسوان و بیرون و کور سربک موافق رعیت طبع شرف و اعلی احوال اسلاف از بزرگان پادشاهان و عجائب و غرائب دیار و اصدار بعض میرسانند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانروزی خود را باین قسم تقسیم فرموده داورندگان و فرماندهی میدادند چون شفقت پدری در حق آنفرزند قلبی است نه قلبی لهذا در نوشتن اطلاع دادن بهراچه خوب باشد و بران فرزندار حجت زمینده بود بے اختیاریم درینوقت آنچه بیاد آمد بر زبان قلم دادیم معاف دارند

از خط ملوک

۴۱
 اسم منقول از غزل
 بنی بیکار بودن خوش بیکار
 حسن بیکار بخاطر غفلت خان بر خاست

۴۲
 کلمه دواوری
 و نیز بیکار
 مایه غم منی
 مایه دین منی
 در غم و اندوه
 اندوهی و غم
 که در حالت تو بود

۴۳
 حال بیکار
 علی بن ابی طالب
 در غم و اندوه

۴۴
 بنی بیکار
 بنی بیکار
 بنی بیکار

۴۵
 بنی بیکار
 بنی بیکار
 بنی بیکار

۲۸

در سواری خیلی جلد و تند میروند چنانچه سید سائبان بر دارش
 از پا در افتاد و زندگی را جواب داد مدتی در حضور مجنون ماند
 طریق سواری مآدیده اند چه اخلاف آن پسندیده اند
 است خرام ملک خرام * زیر قدمت هزار جانست
 رفته ۱۲ فرزند سعادت تو ام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم
 حسن بیک و برانکار حمله کوثر ابر عایت خاطر افضل اجل مغرور
 نشده و رعایای او اولاد دارند و سر بیک میرمند و میگویند
 اگر تومی ندی داد و روز دادی هست * محاسبان حقیقی ظلم
 بنام ما و شما مینویسند جزای اعمال خود دانسته باحوال سکنه انجا و از
 والا جاگیر تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رفته ۵ افز
 عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیک دیوان خاص آن فرزند
 کارنا بجز ورس انجام میدهد غنیمت است اصناف منصب و خطا
 اگر بنویسند داوه آید آدم خوب مثل طلای بخش است فرد
 آنچه چستیم و دیدم کم کو بسیار است * بنیست جز انسان نیالیم که بسیار است
 روزی سعد الله خان مرحوم بعد فرانگ از او را و وظایف تا دیر
 دست بد عابد داشت بود یکی از نمایان گستاخ پرسید کدام آرزو
 باقیست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر و بابت

کلام از فصاحت
 بنی بیکار
 بنی بیکار

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان

دیوان افروزند از حین اقبال پیوند گشته شد و بجهنم و اصل گشت اخلاص

ای خدا قربان احسانت شوم	لله على كل حال هیت
ایچه احسانست قربانت شوم	فی الحقیقت ظهور این امر نتیجه

فیض تربیت آنفرزندست که نوکر انزاد دل داده سرگرم کار مائے
 عمده پادشاهی میگینند باین توجیه که تهنیت خالی بر زبان نیاید

مالاخی مروارید قیمتی بچاه هرار و پیه برای آنفرزند مرحمت نمودیم
 و چون این بند و پیمان مثل راست آورده که گویا کجشک مردانه

بازی رازده او را بمنصب پانصدی ذات و صد سوار و خطا
 راسی دخلعت و شمشیر و اسب پربندی بخشیدیم آنفرزند هم رعایتی

در خور که موجب امتیاز او در اقران و امثال تواند بود البتة
 نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر

رامپوس حسن خدمت و امید نتیجه آفراید **فر** ۱۹ فرزند
 عالیجاه سلمه الله فوجدار می سور کوه از فتح جنگ خان بالی تغیر

کردن و به برادر داروغه دیوانخانه خود دادن شیشه درست
 از دست خود شکستن است قوم بالی در صوبه گجرات از مدتهاست

موقوف و اسم در رسم سپاه گرمی دارند فوجدار بچاه صوبه غیر
 از بچاه دیگران دادن و در از عقلست سور کوه جانیت که مثل

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان

۱۰۰
 این روز است پنجم در هر چه باشی زود باش + والد عار **رقه**
 ۲۱ - فرزند ارجمند عالیجاه آنجوره سفید چینی خوش قماش که
 اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین
 ضمن که یکباره نیز نظر گذشت برای آن فرزند و لبند و ستادیم
 شکر برود و عطیه بجا آرند و در ارسال دالی انبه تبلانی مافات گوشه
رقه ۲۲ فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبید
 اللطیف قدس سره الشریف رفتیم و در آنجا کلام گفتیم که اگر
 اجازت باشد چند ده از مضافات که گون برای مصارف خانقا
 مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان صدق ترجمان
 رانند بیت شاه ماراده و بدست بخند + رازق مارزق
 سنت دهد + گفتیم همچنین است اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای
 خیر و برکت دنیوی و عاقبت خود و حصول دعائی مزید نعمت و د
 است نه برای آز و منت گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده باطل
 نیست خیر است نصف غلات از حصه رعایا بگیرند بلکه مظلومان محنت
 کش زیاده از آن بگذارند و او را دو وظیفه براسی گوشه نشینان
 مشغول که زبان سوال بسته اند در بیابانها و زوایای ویران
 دارند مقرر سازند و بدو مظلومان نوعی برسانند که حق کسی تلف
 نشود

این روز است پنجم در هر چه باشی زود باش + والد عار **رقه**
 ۲۱ - فرزند ارجمند عالیجاه آنجوره سفید چینی خوش قماش که
 اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین
 ضمن که یکباره نیز نظر گذشت برای آن فرزند و لبند و ستادیم
 شکر برود و عطیه بجا آرند و در ارسال دالی انبه تبلانی مافات گوشه
رقه ۲۲ فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبید
 اللطیف قدس سره الشریف رفتیم و در آنجا کلام گفتیم که اگر
 اجازت باشد چند ده از مضافات که گون برای مصارف خانقا
 مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان صدق ترجمان
 رانند بیت شاه ماراده و بدست بخند + رازق مارزق
 سنت دهد + گفتیم همچنین است اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای
 خیر و برکت دنیوی و عاقبت خود و حصول دعائی مزید نعمت و د
 است نه برای آز و منت گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده باطل
 نیست خیر است نصف غلات از حصه رعایا بگیرند بلکه مظلومان محنت
 کش زیاده از آن بگذارند و او را دو وظیفه براسی گوشه نشینان
 مشغول که زبان سوال بسته اند در بیابانها و زوایای ویران
 دارند مقرر سازند و بدو مظلومان نوعی برسانند که حق کسی تلف
 نشود

شدن
 عقوبت

نشود و دست اقویا از حال ضعیف کوتاه باشد آفرینی دولت و نعمت
مشاهده نمایند بتقریب ^{جمع قوی} نالیش ^{جمع ضعیف} سکینه چکه کوڑا این نقل بیا و آمد که بی
اختیار با نفرزند قلمی شد و الله اعلم ^{۳۳} فرزند عالیجاه -

داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح آباد مقرر کرده اند

داو تنها نجات بخوبیشان واقربایی مردار خوار پیرو تهغنیان

بجاست داروغه مذکور بعد الت الفزند بار منی یابند و جمعی مال

مردم خوار او باش رفیق و اما دشمن شده خلق السوء را بداند

خیر انم که در وقت جزائی اعمال چه جواب خواهم داد و حقش چنانست

عادتست اگر ظالم را کار فرما کنی به عذا سکه از ظالم مامور را آید

عدلت و مآل. پس او را مح که ظالم را از مآل داد و داد او را مآل را

[illegible]

درم فاعل از نحو کز بیعتی رو بود استین ۱۳

از مضافات عمل عامل مشو +

رند عایجاہ مثل زاہدہ بانو ضعیف پیچا سرہ تاملے بحال تباہ و

مردم خواهد بود بر ما و شما حق دار و نواسه هایش آنچه کردند نتیجه

ن دیدند متکلف حق بهیچ حال نباید بود و یاد داشته باشند که

وزیکہ فیل فتح جنگ خان برآنفرزند حملہ آور دہلیہ بدشوحہ کار

نمانه کرد و قیل را از شوخی بازداشت و خلعت عنایت بآنگاه فرستاد.

منع من ان يطلع عليه احد من الناس

در فضیلتی

که در روز شنبه
بنده شد
صدور بدو از
مغفلان پیش
فرمود که
بر کار خبر
ببخشید
کرد وقت
نمی فرمودند
مساحت و
منقوش و درود
عبداللہ بنجی نور
باد شاه
باشا نروده
که رسید

ده است همیشه آن قدیم را مقربان جدید در نظر شماست و انستند وید
 ان رفته گذشته را بطلبند و پیش ما بفرستند کالاسی ^{ای جدید اند} بپیش خاوند
 آلا بنویسند که بعد اطلاع احوالش میتوان طلبید **رقعه ۳۳**
 رزند عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ نه بوسیده
 حقوق خدمت او مخورند و دیده ورشته او همین دو داما و یک مستن
 ند باندک تقصیر که صدق و بطلان آن ^{جمع وارث} العلم عن الله چیر ازمان
 می اندازند و تمام میند و از تغیر مسلمان عرضی غیر مرضی مینمایند
رقعه ۳۴ فرزند عالیجاه مندر سور عمده ترین محال صوبه مالوه
 در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سر بلند خان و حسن علیخان و کم
 منصبان مثل نوازش خان و می فوجدار آنجا بوده اند آن نور
 الا بصار عامل کارگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند
 روزی بحضور اعلیحضرت مذکور شد که رونق خانه و افزایش مال و
 آبادی محالات جاگیر سعد الله خان ^{ای شایسته} را عجب لایق دیوان خان موصوف
 کرده خودش مصروف بجان و دل در امور سرکار و الاست وقتی
 کنایت باخان مذکور فرمودند که ماشینیم که شما سنگ پارس دارید
 از نظر مکنز ایند عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی و وصف
 زرقشانی دارم آنحضرت الحمد لله خوانده بر زبان در افشان آوردند

مقلد شاه جهان پادشاه ۱۲

مقلد شاه جهان پادشاه ۱۲

این شجاعت
 که خدایا
 در نظر
 شماست

این شجاعت
 که خدایا
 در نظر
 شماست

این شجاعت
 که خدایا
 در نظر
 شماست

این شجاعت
 که خدایا
 در نظر
 شماست

که باین وصف خود شمارا هم موصوف میدانیم آورا بشمار ازانی شد
خان مذکور آداب بجا آورد آدم موشی را امانت دار خدا ترس آباد
بکار کیاب پست ^{مقوله حضرت اوزنگیاب} ^{نیت} نیست جز آدم نیال که بسیار
شغل و عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر
میگرد و غفلت از روز جزا چرا مصرعه داد داد از دست غفلت
داد داد در ^{فرای} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} <

[illegible]

جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالیست صنایع کاران مطلب جو موجود
 و خوش کردار این راست گو مفتود حضرت عرش آشیانی که نوکران
 داشتند خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات متکاثره می
 فرمودند اما در عصر علی حضرت سید مائے مادر جان سپار و ملان
 آبادان کار و دفتر داران بهوشیار بسیار پیش می آمدند و با اینهمه
 بذات قدسی صفات در رتق و تق معاملات تعلق خاطر و توجه بطن
 و ظاهری فرمودند باید داریم در هنگامی که علی حضرت مراد بخش را بجهت
 تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان فوج مطلوب بود
 در حالت تجویز نیست کس از اهلکار و بیکار بهم رسیدند حالا یک کس
 برای دیوانی ننگاله که تجلیه راستی و کار دانی آراسته باشد میخواستیم و
 یافته نمیشود از نمایابی آدم کار آه آه رفتند فرزند
 حالجاء ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مرکبات
 نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند در باره حاجی پور و دین پور
 و دیگر تهاجمات فوجداری که هر روز دارد و گیر و جور خطیب میشود
 و از پیر گنج و قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنه شهر و مسافران
 غریب را بسته میزنند اما ان الدبک دار و غه توخانه و دیوانخانه را فوجدار
 تواح کرده اند و او تهاجمات بخویشان خاسن و مردار خوار سپرده

۳۹

مفتود اعظم نظم معاملات ملکی و مالیست صنایع کاران مطلب جو موجود
 و خوش کردار این راست گو مفتود حضرت عرش آشیانی که نوکران
 داشتند خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات متکاثره می
 فرمودند اما در عصر علی حضرت سید مائے مادر جان سپار و ملان
 آبادان کار و دفتر داران بهوشیار بسیار پیش می آمدند و با اینهمه
 بذات قدسی صفات در رتق و تق معاملات تعلق خاطر و توجه بطن
 و ظاهری فرمودند باید داریم در هنگامی که علی حضرت مراد بخش را بجهت
 تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان فوج مطلوب بود
 در حالت تجویز نیست کس از اهلکار و بیکار بهم رسیدند حالا یک کس
 برای دیوانی ننگاله که تجلیه راستی و کار دانی آراسته باشد میخواستیم و
 یافته نمیشود از نمایابی آدم کار آه آه رفتند فرزند
 حالجاء ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مرکبات
 نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند در باره حاجی پور و دین پور
 و دیگر تهاجمات فوجداری که هر روز دارد و گیر و جور خطیب میشود
 و از پیر گنج و قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنه شهر و مسافران
 غریب را بسته میزنند اما ان الدبک دار و غه توخانه و دیوانخانه را فوجدار
 تواح کرده اند و او تهاجمات بخویشان خاسن و مردار خوار سپرده

مفتود اعظم نظم معاملات ملکی و مالیست صنایع کاران مطلب جو موجود
 و خوش کردار این راست گو مفتود حضرت عرش آشیانی که نوکران
 داشتند خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات متکاثره می
 فرمودند اما در عصر علی حضرت سید مائے مادر جان سپار و ملان
 آبادان کار و دفتر داران بهوشیار بسیار پیش می آمدند و با اینهمه
 بذات قدسی صفات در رتق و تق معاملات تعلق خاطر و توجه بطن
 و ظاهری فرمودند باید داریم در هنگامی که علی حضرت مراد بخش را بجهت
 تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان فوج مطلوب بود
 در حالت تجویز نیست کس از اهلکار و بیکار بهم رسیدند حالا یک کس
 برای دیوانی ننگاله که تجلیه راستی و کار دانی آراسته باشد میخواستیم و
 یافته نمیشود از نمایابی آدم کار آه آه رفتند فرزند
 حالجاء ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مرکبات
 نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند در باره حاجی پور و دین پور
 و دیگر تهاجمات فوجداری که هر روز دارد و گیر و جور خطیب میشود
 و از پیر گنج و قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنه شهر و مسافران
 غریب را بسته میزنند اما ان الدبک دار و غه توخانه و دیوانخانه را فوجدار
 تواح کرده اند و او تهاجمات بخویشان خاسن و مردار خوار سپرده

منظومان بجایت او پیش آنفرزند نمیتوانند سر بفرمایند و حیثیت ص

حیف وقت چون سیف میگذرد و طعن انبساطی دنیا و خوفناک
جل و علا از خاطر میروند - قوچداری یکی از گجراتیان مثل صفه
بالی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان
نیکنام بوده اند و باسکان شهر مهارست دارند و اشکاف میگویند
که در دارالجزایر رعایت و غفلت از احوال عمال ما خود خواهیم
واقع نگار و سرکار مائشی معتبر و محتاط در محال بگذارند و روز مره
اعمال حکام بخوانند و بروقت بتلافی پردازند و چوپا پیش
کنیم روز حشر خواهد شد و تمسکات گنایان خلق پاره کنند
رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی عبداللہ برحمت حق پیوست
ما را و خلق اللہ را درین خدمت خوشنود داشته بود از احوال
پسرانش اطلاع نداریم عبدالمجید خان پسر کلان او چند می قاضی
رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و غیرضی اگر دارد و نویسد آمری
خطیر تر از قضای نیست که بند مائشی او حل شانه بقول و تصدیق قاضی
اسیر و قتل میشوند از قضایه شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق
نظایر توفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب التادیر
کالمعدوم رقه ۳۹ فرزند عالیجاه مادر و غنہ عوض مکرر شما

منظومان بجایت او پیش آنفرزند نمیتوانند سر بفرمایند و حیثیت ص
حیف وقت چون سیف میگذرد و طعن انبساطی دنیا و خوفناک
جل و علا از خاطر میروند - قوچداری یکی از گجراتیان مثل صفه
بالی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان
نیکنام بوده اند و باسکان شهر مهارست دارند و اشکاف میگویند
که در دارالجزایر رعایت و غفلت از احوال عمال ما خود خواهیم
واقع نگار و سرکار مائشی معتبر و محتاط در محال بگذارند و روز مره
اعمال حکام بخوانند و بروقت بتلافی پردازند و چوپا پیش
کنیم روز حشر خواهد شد و تمسکات گنایان خلق پاره کنند
رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی عبداللہ برحمت حق پیوست
ما را و خلق اللہ را درین خدمت خوشنود داشته بود از احوال
پسرانش اطلاع نداریم عبدالمجید خان پسر کلان او چند می قاضی
رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و غیرضی اگر دارد و نویسد آمری
خطیر تر از قضای نیست که بند مائشی او حل شانه بقول و تصدیق قاضی
اسیر و قتل میشوند از قضایه شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق
نظایر توفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب التادیر
کالمعدوم رقه ۳۹ فرزند عالیجاه مادر و غنہ عوض مکرر شما

۳۸

محتاج شنیده ایم اینجا سیاوش خان شاه میر با وصف منصب
 بیش و جاگیر حاصل آغشته غرض است و متصدی این کار را
 دیانت شرط اسد الدین خان پسر دلاور خان که پیش ایشانست اگر
 این جوهر صمیمه شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و
 بخد متنی مأمور گردد این دل خسته از خود رفت غرض پیوسته جوهر
 انسانست و آن حکم غنقا دارد از حکیمی پرسیدند که داری وسیله
 غرض چیست گفت بغرضی که جوهر است از خلقت جلی و مصقله آب
 و ناب آن نظر غفور و توحید باطن آقا که نوکر هیچ ممر محتاج و دمه مانده نما
 جوهرش در همه حال روشن و مجلی باشد در تک احتیاج پر و صفای
 مکر در **فصل** فرزند عالیجاه اشقیاء از چهار
 گونه تا قادر آید و بتواتر راه میرند و مسافران کمتر راه بسلاست
 طی میکنند احتمال غالب که بخبری نخواهد بود و العاقل تکفیه الاشارة
 شمارا خبر دور و نزدیک زود میرسد از بد احوال روز جزا چه علم ندارد
 فکر مال فی الحال باید کرد و نوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن
 و بدر الجعفر عمل رسانیدن عدلست الدنيا مزرعة الاخيرة
 انتظار جواب داریم ظالمی از عالمی و زحق خود فاته خیر خواست
 جواب یافت که در باره شمر کاران جنبه را و در مظلومان دعائی

فصل در بیان غرض
 غرض از اینست که جوهر صمیمه شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخد متنی مأمور گردد این دل خسته از خود رفت غرض پیوسته جوهر انسانست و آن حکم غنقا دارد از حکیمی پرسیدند که داری وسیله غرض چیست گفت بغرضی که جوهر است از خلقت جلی و مصقله آب و ناب آن نظر غفور و توحید باطن آقا که نوکر هیچ ممر محتاج و دمه مانده نما جوهرش در همه حال روشن و مجلی باشد در تک احتیاج پر و صفای مکر در فصل فرزند عالیجاه اشقیاء از چهار گونه تا قادر آید و بتواتر راه میرند و مسافران کمتر راه بسلاست طی میکنند احتمال غالب که بخبری نخواهد بود و العاقل تکفیه الاشارة شمارا خبر دور و نزدیک زود میرسد از بد احوال روز جزا چه علم ندارد فکر مال فی الحال باید کرد و نوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن و بدر الجعفر عمل رسانیدن عدلست الدنيا مزرعة الاخيرة انتظار جواب داریم ظالمی از عالمی و زحق خود فاته خیر خواست جواب یافت که در باره شمر کاران جنبه را و در مظلومان دعائی

غیری اثر ندارد **فصل ۷۱** فرزند عالیجاه جانا غریب چند فقره
از ریاض علی حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی بے اختیار با
فرزند ارجمند نوشتیم که تنها مثل دنیا بناسیم چندین چیز بهترین اعمال
ست روندادن مردم بد نرنجیدن بعد هم حصول مقصد نرنجانیدن
مردم خوب مزاج نخواستن با کمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد
جستجو کردن قایلان با استعداد بارندادن پیش خود مردم حمال
دادن بار باب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال مکرم داشتن
اهل فضل مصروف نمودن مزاج بعد ایل نکردن با قوال غیر عقاید
بخیر نبودن از احوال متوکلان بے مرکا **عزیمت** دانستن وجود
یگانگان که بر گانه خلق باشند پیش داشتن جمیع مصالح امور
دنیا و عقبی بودند درین عصر هم مردم خوب بسیار اندام اول متفحص
و توفیق پیش آوردن آنها گو طاهر بعد چندی بدتر ازین خواهد
شد **فصل ۷۲** درین وضع زمانه در مکرم که مبادا از
بست گردود به شما که داعیه جهان بینی دارید تجوید و تجوید
و بگیری و نگاه دارید **فصل ۷۳** فرزند عالیجاه
گفتن روان نام اسپ بھلوری که آن عالیجاه براسی سواری
ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خراش با ایل و جمال

ایستند و فواعت بماند و بنفرد و از دیگر دماغ خود جدا و خیال پیوسته را این کار از آن نفوذ و در نزدین به الم سینه و از آن راه نفوذ کند که از نفوذین نشسته پس ایما نفوذ و در لیس عاقله و بسنده

در وادی سلوک و کمال
 در وادی جمیع پادشاهان
 در وادی دینی و دنیوی
 در وادی عشق و محبت
 در وادی معرفت و حقیقت
 در وادی سلیمان و داود
 در وادی یونس و نوح
 در وادی ابراهیم و اسماعیل
 در وادی موسی و هارون
 در وادی یحیی و یونس
 در وادی عیسی و مریم
 در وادی محمد و آل محمد
 در وادی انبیا و اولاد انبیا
 در وادی صلوات و تحنن
 در وادی رحمت و کرم
 در وادی جلال و شرف
 در وادی عظمت و کبریا
 در وادی جلال و شرف
 در وادی عظمت و کبریا
 در وادی جلال و شرف
 در وادی عظمت و کبریا

بنظر شما در آمده باشد جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی
 نیست صاحب خرد میباید که دریابد و با نخبه سپردار و دیکار خود سازد
 و گوشن حرف اهل غرض در حق او بگذارد و اعلی حضرت میفرمودند که
 مردم متدین و ابر و طلب و مقصدی خوب عنایت است - هر که را
 خدا ای تعالی بر تبه اعلی فایز گرداند باید که شخص آنها نماید و جوهر
 قابل رایگان نسازد اگر چه بگانه باشد و از جا هل بیخود بر بیگانه شود
 هر چند او خود را بگانه داند مقصدی آشنا پرست قرابت دوست
 افتاد نیست **قصه ۲۷** فرزند عالجیه روزی
 اعلی حضرت در خلوت بدار شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای
 بادشاهی گنج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف و
 الطاف دارد و عرض عرض امیر سخن سازان در حق این جماعت
 نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل مسوزد و حرف
 ناگفتنی میگویی نفاق با مردم کار ضایع کار نیست **قصه ۲۸**
 فرزند عالجیه روزی اعلی حضرت متالم بعلیخانه شریف و رند
 سعد الدخان و علیمردان خان موجب ملال خاطر شریف استفسار
 نمودند اعلی حضرت فرمودند که چنانچه از ناظران ملک و مال طعمه اهل
 شده اند و مردم دیگر با فروش گوه بالفعل بنظر نمی آیند که زود

این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است
 این سخن از حضرت اعلی حضرت است

۲۵

من
معنی اول و دوم ثالث و غیره
معنی اول و دوم ثالث و غیره
معنی اول و دوم ثالث و غیره

۵۶
خدیو
بضم اول و کسر
ثانی و یاء مجهول
معنی خداوند و آن شخص
خدیو است که امانت بخداوند
بود
۱۲
او عیاش
معنی جانی که آسمان
و زمین میبایست
در نظر آیند

۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

من

من
معنی اول و دوم ثالث و غیره
معنی اول و دوم ثالث و غیره
معنی اول و دوم ثالث و غیره

متحمل چنان امور خطیر توانمند شد به با ندیشه اینکه مباد انتظام مبر
شود خاطر متردد است قلبی جان عرض کرد که رونق مهمات خلافت
ازل بنیاد منحصربصیت شخص قدسیست بالفعل خلیس از نوکران
خانه غلام چنان تربیت شده اند که بمنصب والائی بادشاهی
خدمات صوابات و رونق و رونق معاملات سزاوارند بجز و استماع
این حرف در مزاج اشرف فرحتی میدادند و حکم شد که آخر روز بملازمت
بیار دنا سیر صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارها
خاطر خواه متمشی گردد چنانچه بروقت بجنور پر نور آمد بعد تحصیل
دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کار دانی داده هر یک
بعنایات و تدروانی خدیو آفاق بمنصب لایق از ذات و تابنیان
غراختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول عواطف
خاص سروده یکمتر از ذات و دو صد سوار اصفاف داده
فرمودند مصرع اسی وقت تو خوش که وقت بخوش کردی به
خان موصوف در جنب شکرانه پذیرایی عرض خود و تفضلات خداوند
نعمت بجز از مهر باطل استحقاق بخش کرد در مقام
سرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی شما نوشت است
بیت بر که تیغ کشم کشیدم و فلکش هم بدان برید

فصل پنجم

کون مری صبر و صبر یعنی صبر و صبر
 صبر یعنی صبر و صبر یعنی صبر و صبر
 صبر یعنی صبر و صبر یعنی صبر و صبر
 صبر یعنی صبر و صبر یعنی صبر و صبر

چون برین تقدیر خیانت آمدن ظاهر میشود و اول تحقیقات اینقران
 بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود و بعد اثبات فهمیده خواهد شد
 آنچه از زرعت پیدا میشود و نصف بجا گیر دار گوار است و سواسی
 آن مال خالصه شریفه است در عصر علیحضرت شخصی منکام عبور
 سواری خاص بیابک بلند بر خواند که این عصر مسمت ماثر جامع
 جمیع احسان است جدیو عادل وزیر اعظم جزو رس دبیران بین
 خلق الله مرفه الحال شکرانه این عطیات از جناب ایزدی - بر
 ذات اقدس از جمله مفروضات است آنحضرت بعد استماع اینخروف
 در سواری راندن اندکی مکث نموده بندهائی خاص را از دور طلبیده
 دست بفاخته برداشتند و آورای غایت خلعت لواحتند سعد الله
 خان در الوقت بسمع والا رسایند که مصالح بقدر خواهش و خوش
 بقدر جوهر پاک بهم میرسد رفته ۵۲ فرزند عالیجاه -
 سعید خان بجا در ظرف خنک شخصی از نظر علیحضرت گذرانید
 و بحسن توفیق در حق او کلمات جنید را داد اگر سعد الله خان از حق
 نگذشته گفت خوشحال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکنند
 و عوض اطهار خوش کرداریش میدهد بر زبان مبارک آنحضرت
 رفت که نوکر کناییدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما

عینیت
 بخشیدن اینها
 که در آن زمان
 باری تو در میان
 عطا شود و خواست
 بقدر جوهر پاک
 یعنی خواست
 ۵۸
 بقدر جوهر پاک
 یعنی خواست
 ۵۸
 بقدر جوهر پاک
 یعنی خواست
 ۵۸

رفت که نوکر کناییدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما
 رفت که نوکر کناییدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما
 رفت که نوکر کناییدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما

[illegible][illegible]

۱۲
 معنی شکر
 لفظ کانه لغت و تعدد
 بالضم اول لفظ و نیست
 فوس در آخر و با یی
 می آرند
 این چنین دو از پیش و
 نخستین این تفریق ظاهر
 با کوه و در آخر و از اول یک
 ت بلحاظ کلام این در مضبوط
 و این چنین

[illegible]

که خدا را بخواند و بگوید
هو یا کافور

ابو حنیفہ
دیکھیں یہ زادہ آصف خان
بہ منصب بیگمائی و وزارت ممتاز
کے قلعہ خان و
مفصل

کتاب در خصوص سیرت و اخلاق
کامل بود و قطعات بسیار
در تزیین خود داشت

زبان من کی گنجینہ عرب و ادب

این آیه در بیان بگویند و میزنند

عالم زمانه

نکته: این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
ثبت شده است.

خود را که در ده دین مع مریب را فراموش ساخته ام

کتاب فی الحقیقه

در بیان فضائل و مناقب

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

و در بیان

طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و بمردم خانه آن
جماعت طعام قسم میفرستادند و میگفتند که تسوان و طفلان
اینجا بر تنها خوری اینفرقه و کم همی ماطعن میکنند و حسرت بخورند
شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد و فرمود
که هنوز موقع سپاس موضوع حمد و بقیاس است که انسان را نه خوف
مان نه غم مال و جان است و نه اندیشه مستی دین و ایمان در
زمان مستقبل نبات انبیا و دنیا ببدل خواهد گشت و جور مان
مستوعب ظهور خواهد یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت -
ماطمان و محافظان بلا و بربلا بغارت گری خواهند گرانید
خلیفه عصر هشتم از داد خوانان خواهد پوشید آئین بصلحت
یکدیگر و معاونت شکران خواهند کوشید - حق ذل و باطل
خواهد گردید و تسوان بدلیری پیش خواهند آمد - دختران -
بوزارت اختصاص خواهند یافت مردم ذوی القدر از بس بے
دلی و بیقدری عمداً با صلاح کار خواهند پرداخت و مستحقان
امور با وجود گوش نشینی امین خواهند بود و بشعوران و نا
کرده کاران کار فرمائی خواهند نمود و پسران پدر از احباب
رنجانبید و پدران بی شفقتی خواهند گزند زمان صالحه بفسق و

۵۲

و بهر می شوهر آن طایفه خواهند نابید و باران بر وقت نخواهد
بارید حکام غلات را بغرض شوم طبعی گرانتر خواهند فروشانید
ممالک از تنظیم کار فرمایان ویران خواهد گردید فوجش در مساکن
خوانین و خوانقین علانیه ساکن خواهند بود مردان پوشیدن
لباس زنان رغبت خواهند نمود در **ق** **۱** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
عالیجاه - فاضل خان میرمادی شما در گذشت دل بدر دآمد پیر
از دوازده سر برآه کار خوش اعمال بود عمده تحویل راسر حساب
بیداشت و خانه این مسیر و سامان را از میر سامانی خود روشن می
ماخت در خوش سیرت و وزیر خان حاجی محمد هم شبه نباید کرد -
سید محمد خان میر نیاز هم اگر چه بد نیستند اما مقصدی سخت
بر اند چون منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا قابل خانزادی
و هم از شما بگیریم شما بر اسی اینکار محمد محسن را نگاه دارید اینجا
وسط الرجال است تا آمدن او عنایت اند خان سرخجام خواهد کرد -
مشاغل بسیار دارد حق حافظه میرمیش ترست تیرش هم شخصیت
تا نه نیست اما طرف خوشا و ندان سخت میگردد و مکرر بر سر و کمر
ملاج میگنم که رکنه سعد الدخان فی خدمات مالی به برادران خود
داد و میگفت که خانه براند از متصدیان همین بلاد اند خدا تعالی

اسپ ترکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب
 دارد از اسپ اولین هم خوب برآمد سبک سیر نام گذاشتیم که اسب
 باشد **۶۲** فرزند عالیجاه موسوی خاثر را به سجود

آنفرزند نجشی اول کردیم آدمی اگر از عهد یک کار هم خوب بر آید
عظیمت صورتش بد نیست تیرتش بنید اینهم مصرع که خنث

نفس نکر و دلبالها معلوم : کلیه نیست هرگز اخذ متنی باید نمود
مخفی متفحص احوالش باید بود که آبناسی دنیا در ابتدا بتقدیم

حسن خدمت فریفته می نمایند و باز اغراض نفسانی را کار فرمایند
اینجا بعد افتخار خان و محمد علی خان خانساری را فاضل خان و فضیل

خان خوب کردند که آثار خیر از ماصیه آنها دیده میشود امراض
بدنی را اطباء علاج نتوانستند کرد و اما مرصیان غرض امقلب القلوب

دواکند **فرستاده** ۴۳ فرزند علیج به سلمه الله می
خوایم دیانت خان عبد القادر را دیوان سرکار فرزند زاده

بجاء و بکنیم اما اسم بی مسیحه مد توقع دیانت از و غیر متوقع رفقه
۴۴۷ فرزند عالیجاه شمس لقیقه درستی در طبایری فرمایشات

دارید گجرات زیب و زینت هندوستان است و اهل کسب و هنر و اهل
حرفه همه بجهت آنجا میباشند با فاعل از کارخانه یادشاهی تعلقه آنجا

فوق از امید و آرزو
در نفسانی الف و
نشدت
با صفتی بی شکر
پیشانی باطل
استخوانی کشیده
فرزند زاده بجا
از در محراب
پوشیده با چرخ
حرف
اولی که نشانی
طبیعت مجاز
شده
حرف دیگر

اینجی می آید درشت و گران درین مآذره جز ورسی البتہ لازمست
 رفته ۵۱ فرزند عالیجاہ از وقایع نزدیکاً مفصل معروض
 بارگاہ والا گردید کہ آمان اللہ بیک داروغہ توپخانہ آنفرزند
 ارجمند سننای شیطانی ہمتای شقی پنجیار شکست درست
 دادہ پیرہ بافجانہ و قافلہ را سلامت آوردہ فی الواقع تلاش و
 جانفشانی او در فقاہت سنرا و ارتحسین و افرغیت رعایتی
 کہ مناسب باشد نمایند و بکنو ہم معروض دارند **رقعہ ۴۶**
 فرزند عالیجاہ سیر حلال الدین کہ از آنفرزند جدا شدہ ظاہراً
 ہمیشہ زادہ ہمت خان مرحومست کہ میر بخشی مابود سید
 زادہ کریم النسب صحیح الحسبست چہرا آوردند **رقعہ ۴۷**
 فرزند عالیجاہ پسران شمشیر خان چہرا داشتند استغفاری
 آنھابی سببی نخواہد بود قدما را باندک حرف براندختن و از
 جدیدان توقع کار داشتن محض بمعنی ما آفتاب مشرق بدینوار و
 ایشان در چنین بہر حال در حضور اقدس بیایند و منصب
 پادشاهی اختیار نمایند مضائقہ نداریم **رقعہ ۴۸** فرزند
 عالیجاہ بہشت ہمنشین نواز تو بہر باید بہ تاثر عقل و دین
 بیفزاید بہ از دربار مسموم میشود کہ در محالات قبول ظلم صریح

بنیت است بچہ دین ستمی از کلمہ
 مال بیدار لیس بیدند
 از دست خود بربایان خود را
 بہت آوردہ
 بکفر گروہ از سفر باز گردند مایه
 از تفول حال را بکفر و نیر
 گروہ و سفر باز گردند مایه
 بمانند کذا فی الصحاح
 بنسب شمشیر خان
۵۱ شرفی کہ از مال بجا
 دیانت باشد
 لفظ متعانی کہ اصل است
 است لکن بکالت مضاف
 عزمہ و العزمۃ بکالت
 و لفظ دون و مناسبت
 مضائقہ تصور را با بکالت
 ضیق یعنی تنگی
 بکلمہ شمشیر خان
 خطابت چہ در میان
 زودست و زودست

اینجی می آید درشت و گران درین مآذره جز ورسی البتہ لازمست
 رفته ۵۱ فرزند عالیجاہ از وقایع نزدیکاً مفصل معروض
 بارگاہ والا گردید کہ آمان اللہ بیک داروغہ توپخانہ آنفرزند
 ارجمند سننای شیطانی ہمتای شقی پنجیار شکست درست
 دادہ پیرہ بافجانہ و قافلہ را سلامت آوردہ فی الواقع تلاش و
 جانفشانی او در فقاہت سنرا و ارتحسین و افرغیت رعایتی
 کہ مناسب باشد نمایند و بکنو ہم معروض دارند **رقعہ ۴۶**
 فرزند عالیجاہ سیر حلال الدین کہ از آنفرزند جدا شدہ ظاہراً
 ہمیشہ زادہ ہمت خان مرحومست کہ میر بخشی مابود سید
 زادہ کریم النسب صحیح الحسبست چہرا آوردند **رقعہ ۴۷**
 فرزند عالیجاہ پسران شمشیر خان چہرا داشتند استغفاری
 آنھابی سببی نخواہد بود قدما را باندک حرف براندختن و از
 جدیدان توقع کار داشتن محض بمعنی ما آفتاب مشرق بدینوار و
 ایشان در چنین بہر حال در حضور اقدس بیایند و منصب
 پادشاهی اختیار نمایند مضائقہ نداریم **رقعہ ۴۸** فرزند
 عالیجاہ بہشت ہمنشین نواز تو بہر باید بہ تاثر عقل و دین
 بیفزاید بہ از دربار مسموم میشود کہ در محالات قبول ظلم صریح

این مجاز است

२

بخواند و خطاطی فرمود
در سال ۱۲۸۳ شمس الدین

بافتند و از آن سبزه

سلام علی من لدکم تیری رسید و ضعف قوی شد قوت
 از اعضا رفت بجان آدم و بیگانه روم خبر از خود ندارم که کیستم
 وجه کاره ام نفسی که بربا صحت رفت آفسوس آن بایقی ماند
 ملکداری در رعیت پروری پیچ از من نباید عمر عزیز مفت رفت
 خداوند در خانه دارم در و شناسی آن در چشم تاریک خود نمور
 بنده حیات پایدار نیست و از نفس رفت نشانی پدیدار نمی
 از استقبال توقع مفقودت مفارقت کرد و چرم و پوست
 تنها گذشت فرزند کام بخش اگر چه به سجا پور رفت آمانزد و نیست
 و آنجا لیجا ازان هم نزد و بکتره عزیزه القدر شاه عالم از همه دور
 نزد فرزند زاده محمد عظیم که الله العظیم نزدیک بهندوستان

[illegible]

[illegible]

رسیده لشکرمان همه بدست و پاسی و شهر استیمنه بهجومین مضطرب
که از خداوند خود و تنهائی گزیده در حالت اضطراب است و چون
سپاه به قرار نمی فہمند کہ صاحب نعمتی داریم آہنج با خود نیاید و دم
و نثره گناہان ہمراہ می بریم نمیدانیم کہ در چہ عقوبت گرفتار خوا
شد چہرہ نظر بہ الطاف و رحمت امید قوی است اما نظر بہ اعمال
و افعال نظر نمیکند دارند و چون از خود گذشتہ نمی گذری کجا ماند
مرصعہ ہر چہ با دایا دما کشتہ در آب انداختیم ^{بہر ذہانت} ^{بہر ذہانت}
ہندکان اگر چہ پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بہ عالم ظاہر بہ
فرزندان ہم ضرور است کہ خلق اللہ و مسلمین با حق کشتہ نشوند
فرزند زادہ بجا در را د عائی آخرین بگویند وقت خست
نزدیم شتباقی باقی ماند بیکم لطف ہر اگر چہ ملوست لیکن مالک
دلہا خست کوتہ اندیشی نوشتات جزنا کامی نثرہ ندارد

فرمان بنام پادشاه زاده ایوم سلطان
محمد کا بخش که در وقت آخرین صاعده فرمودند

فرزند جگر بند من در عالم خستیار بهر چند بر ضایع الهی نصیحت

[illegible]

نایند بلکه اگر دانند خدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند
 که حالا واقعه نگار واقع نگار نماید بیست چون عرض آمد بهر
 پوشیده شد + صد حجاب از دل بسوی دیده شد +
 رفته ۷۷ فرزند زاده بهر و چون شایسته قلعه بیست
 شاه راگ که پیشتر گرفته اید گذرانیده این مکررست و از فرزند
 عالیجاه بنابر اینکه در سیاقست گرفته نشد - البته فراموشی عالیجا
 و جمعی ندارد +

رفته ۷۷ بنام شایسته زاده محمد بیدار بخت
 پسر کلان محمد اعظم شایسته بهادر

فرزند زاده بهر و در من از خارج بعضی رسید که هنگام بودن
 فرزند زاده در دستچرخ خیره سران بر موضع دو بهر که جهت
 مصارف باغ جهان آراء بیگم تعلّق دارد تاختند و بیگم
 در میناب بان بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت نامه بخت
 بیگم نوشتند آینه مقدمه چرخ بخت مانده گشتند و سوال و
 جوابی که میان هم واقعه شد بچه معنی مخفی داشتند رفته
 ۸۷ فرزند زاده بهر و بر آسوی دفع امراض طاهری دفع

مجلس ششم
 در بیان معجزات
 حضرت زکریا علیه السلام

در بیان معجزات
 حضرت زکریا علیه السلام

در بیان معجزات
 حضرت زکریا علیه السلام

در بیان معجزات
 حضرت زکریا علیه السلام

در بیان معجزات
 حضرت زکریا علیه السلام

در بیان معجزات
 حضرت زکریا علیه السلام

در بیان معجزات
 حضرت زکریا علیه السلام

در بیان معجزات
 حضرت زکریا علیه السلام

در بیان معجزات
 حضرت زکریا علیه السلام

در بیان معجزات
 حضرت زکریا علیه السلام

در بیان معجزات
 حضرت زکریا علیه السلام

در بیان معجزات
 حضرت زکریا علیه السلام

شرح قصه حضرت زکریا علیه السلام

۱-۱-۱

در بیان معجزات حضرت زکریا علیه السلام

در بیان معجزات حضرت زکریا علیه السلام

چه کار به پست دوران بقا چو باد صحرای گذشت + تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت + آینه چندین عمل نیاید -

رقعه ۸۰ فرزند زاده به مادر من درین زمان

فقط الرجال والنساء کارها باست تقاسی قلب باید کرد نه بگفت

و شنید مردمان بد راه زباده برین نمیتوان نوشت - که

بغیبت و محبت کشد **مصرعه** دیوار گوش دار و فهمید

لب کجیان **رقعه ۸۱** فرزند زاده به مادر من

سیا خان عالم مرئض الظاهر والباطن و نصرت جنگ مفت

ست راسی و لیب را واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد

و در تالیف دل نصرت خاک کوشید نیابت مالوه بدیون

خود مقرر نمایند و براسی میرسامانی فدا خان را فرستاده

شدر قعه ۸۲ فرزند زاده عزیز من از دین و دنیا

مستفید و فیروزمند باشند قلعه ترکند و نول کند را از

اشقیاسی ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن

نور الابصار روز به روز و احسین و آفرین بسیار است و

شمس خان شماس مدبر و سستیست کار خوب از آدم خوب

می آید تر کند را بشمشیر گده موسوم کردیم یکی را گرفتن - و

نموده "مصرعه" "فقط الرجال والنساء" "لب کجیان" "اشقیاسی ضلالت" "شمس خان شماس" "می آید تر کند را بشمشیر گده"

دیگر بر او دعوی کردن خاصه حصن بیت المال عالمگیری
ست بیت کار چشم حریصان پر نشد و تصدق
قلع نشد پرورشده **رقعه ۸۳** فرزند زاده بهاد
و لجوسی لشکر باین جزو اعظم فیروز است آن سعادت نهاد
عالی ترا در بر وفق ارشاد سر اسر رشاد جد و جهد اتم تمشیت
اینها هم مصروف دارند که ورقم دهند و ستان بین بار چه
مان عطر کریم حضرت صاحب قرآن عرش آشیانست هر چه
بسیار من تفصیلات مفصل بحال بر آن ایجاد و انیزاد توان
منودش این نامه نویسان خوش تحریر تفاسیل آن در سلب
ارقام خواهند سپید و بر صفحہ روزگار ابد الابد یادگار
خواهد ماند فرد اگر بسیر چنین بیروی قدم بردار که چو
رنگ خنایم رود و بهار از دست **رقعه ۸۴** فرزند زاده
بها در محله بهرامان خود که فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه
منصب نخواه او بنظر آمد از توپ و رسته و بان و رام جنگ
و جرائر و گهر مال و شتر مال و گچنال و سواران با براق
و اسپان و فیلان با برکت و اسپانی براق و دیگر لوازم
طریق القدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و قدیم تحفه کار مائی ملی
در پیش است و شوق دیدن آن فرزند از حد پیش - باید که نظر
بر کار مائی سرکار والا و شوق ما کرده بجز دصد و فرمان

پایه دوم از طرفین

کتابخانه

五

三

وادی افغان

Ep

۱۰۰

٥٠

55

१८

و در این کتاب که در این کتابخانه است

صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بچاره
گفتند نهی برای آنست که درویشان حال ^{بازون} بهر روش
بزرگان باطنی نماده اند چون ایشانرا به پیید بد باطن تر
شوید و این خوب نیست ^{گذشت} نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْهُ اَفْذَوِیْ بَیْنِ
غَیْرِکُمْ بِکَیْفِیْ که حکم شده است اَسْتَغْنٰی الْوَجْهَ اللّٰهِ تَعَالٰی
الْعَظِیْمَ وَامْتِثَالِ الرُّتْبَةِ الْکَرِیْمِ هر جا که باشد ختیا
دارد بعد ازین ما را و خود را از ملاقات نیاز دارد و طریقه
انچه مقرر شده خواهد رسید **فصل ۳۹** اَفْذَوِیْ
معلوم نماید این عاصی که استغفائی این کار کرده بود
چون از مطالب اور و آیات محکم حاکم شرع استغفار نموده -
با خود خوب بنجید حیل سازمی و کار پردازی نفس اماره بود
و آلا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد و نفس اثر در دست
این کی مرده است از غم بی التیاف مرده است
الحمد لله که از دوا و از مکر اور رضی نیستیم شایان نقصان باطنی
بودن از نفس است اَفْذَوِیْ با اخلاص از فقرائی که امرت ختیا
و عاصی خیریت و عافیت و رهایی از بند نفس بکناند خود هم
بید صالح و کریم النفس است اگر بخضوع قلب کند گنجایش دارد

42

اللَّهُمَّ احْصِنِي مِنْ مَسْكِينَةٍ وَأَمْتِنِي مِنْ مَسْكِينَةٍ وَأَحْشِرْنِي فِي
 زُمْرَةِ الْمَسْكِينِينَ - آمين آمين آمين رقع
 ۹۴ حسب التماس آفندوی که عتیق الله خان بجال شده
 در و شروط بسیار است اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده
 کند دویم آنکه بر احدی ^{پی نگیری} مسلم نرود و دومی ویران نگردد و
 سوم حدود و فوجداری خود چنان از قطعه الطرق
 خالی و آذاسن پر سازد که مسافرین دستبرد دین و ماجر و
 بیو پاری بلاد و سوا اس آمد و رفت کنند اگر اینها را قبول کند
 و بعمل آوردنی باشد سند میدهد و آلا لا خلیفه ثانی امیر
 المؤمنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هرگز امیر ناحیه
 میکرد و ندعهد نامه چند چیز از وی گرفتند یکی آنکه حاجب در
 نگاه ندارد تمام مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع توانست نمود
 دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق ندارد
 سوم آنکه مرکوب اختیار نکند چهارم چیزی برائی خود
 از بیت المال نگیرد و کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید
 آجیاناً اگر بنا بر کبر سن یا جانشین نتواند بمشورت مومنان از
 یکدم تمام تاسه درم بگیرد و زیاده ازین جائز ندارد و پنجم همت

خداوند بزرگوار را
 مسکینین و یتیمان را
 در روز قیامت
 خان کبیر بود
 امیر کبیر بود
 دینی مغرور بود
 و حال ایشان
 مکتوب بجال شده
 تاج
 امیر فاضل حاجات
 کردن
 ای و در حق بسیار
 شکر این شکر
 کار این معجزات
 بود که از قیامت
 سوار شد و شکر
 در این روز و روز
 عتیق الله خان
 بیت المال حق
 سنان باشد
 عالی برائی
 خود تصرف دارد

محمد عظیم

ای حق بجا بنشین
 چه لابد فائز است
 که خود را بسازد
 و بیکدیگر پیوندد
 پس از آنکه خود را
 بخت است
 ای بار خدا یا رب
 کن است محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم را حجت
 خدا بر ما و اولاد
 او در اول و آخر
 سلام بر خاتم
 منضمین غلام
 بنی که رفتن
 دار خود
 بجا نشانی بود و در
 بنصب شد
 و در میان یاران
 داشت
 چشمه که در حال
 عالم می بینی باز جایت
 مع کرم کتاب چه
 ماند

خدا را که بیدار است و در خواب است
 خدا را که بیدار است و در خواب است
 خدا را که بیدار است و در خواب است
 خدا را که بیدار است و در خواب است
 خدا را که بیدار است و در خواب است
 خدا را که بیدار است و در خواب است
 خدا را که بیدار است و در خواب است
 خدا را که بیدار است و در خواب است
 خدا را که بیدار است و در خواب است
 خدا را که بیدار است و در خواب است

بدعت خانگی را که در راه چیده است بر دوار و آلا بد داشته
 خواهد شد استغفر الله ربی من ذنوبی و اتوب الیه
 همیشه بس کنیم وزیر کار این بست به بانگ زکرم
 اگر در ده بست به انگشتی زمره که شب براسی قلیج
 خان علیجده شده ساد است اکنون چنین بخاطر میسد که
 خطاب او چنین قلیج خان است بدار و غه جواهر خانه بگوید که
 مهر کن طلبیده تمام خطاب او کنده بخان مذکور رساند
 رفته خطیکه روح الله خان با نفذ و فی ستاو
 بود با طومار بمطالعه درآمد اما سورت تشفی نشد نقشه بر طبق
 نوشته خود بفرستد و استعاضی بجالی که عبد الله خان کرده
 بی آنکه کاری از او بظهور آید پذیرا می چه حساب دارد لیکن چون
 خان مذکور بر سر کار است عرض او مقبول شد آن الله بیزق
 مزینت و بغیر حجتا حالا از و کار دست بسته گیر و تا این
 رعایت گرانی نکند و کار یک براسی را و دلپ در خواست کرده
 اگر پیش از رسیدن او را و این قلیج را می گرفت در جلد و
 آن چنین رعایت جا داشت حالا که خود رسیده دلپ چه رو
 ماند مگر خاطر او با فضل محض رفته ۸۸ بهر خان سال

ص ۱۲۰

٩

فتح العبد المذنب
محمد بن عبد الله

بروز

27

102

25

...

10

69

1

2

الم

۱۰۰

11/24/23

تبتذیرا هم باید دارند و تفسیر این گاهی سهوا هم میخوانند
 پرست چشم باز و گوش باز و این دکان خیره ام و چشم
 بندی خدا و دیوان هم مجهولست و کشمیر وطن فکری باید
 کرد و دیوانی بخوبی نمود اسلم خان بدست رفته ۱۰۴
 فدوی با اخلاص شب ابوالوفاعصی کرد که اسباب جانماز
 خانه مستعمل و فرسوده شد دیگر کار خانات تیار باشد و همین
 کار خانه تیار داشتنی مندرش شود از مسلمانان بعیدست
 بخانامان زود حکم رساند که هر چه در کار باشد با طهارت و ارغ
 سر انجام نماید مصرعه خف صد حیف که ما دیر خبر داشتیم
 رفته که ا فقیر شبنم نهره از علم ندارد و زاید خشک معلوم
 میشود شاید که این هم برتیا باشد و اکثر اقوال و افعال او که یکی
 از انهار و فتوحست خلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت
 المال است هر چه کسی بد بد و حلال است و اگر از محصول چند
 ده که نقبوانی علمای ملت و مشورت امرا و شراب ملک و دولت
 براسی خود اختیار نموده آنرا صرف خاص قرار داده باشد
 مروت کند نیز حلال خاصه بد و لش لے پروبال چه طور حرام
 نو گفت و جیتر هر سدر سوب گوید و ضمنا بد تا این مغلوب

مابدست آوردی و بالتماس ایشان اصفافه گرفتاری حالاهم اگر
 تلافی یافت کند خوبست این ارشاد در حق او بدید و سپادشاه
 زاده عرض داشت کند و اینقلعه هم انشاء الله تعالی فتح میشود اما
 فکر سنتانی شیطان به متناظر و رنجان فیروز جنگ برایشی سهرانی
 آن سهر او را سر جنگ بتا کید بنویسد که پیش از دست برد دست
 جبارتش بند در مصر ^{مراد فیروز جنگ} مرد آخبرین مبارک بنده ایست
 رفته ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سر انجام نیافت
 و چنانچه باید از عهد آن بر نیایدنا کرده کارست و بیهود
 گفتار تسلیم مابد کرد و کجی مراتب تنبیه نمود - اگر چه من خود تریست
 طلبم مصر ^{ای طلب میکند} پیرم و سرگشته و گم کرده راه ^{ای طلب میکند} به ابوالنصر خان
 در لاهور منگامه بر پا کرده است و مردم آن شهر را بجان آورد
 مگر سر عافیت او بچار دیار ملک را بی ملک دیده مراتب او از بخشی
 نوبسایند بطلبید و آخر روز یا فردا بعرض رساند تا بکے
 منصب هوش آن بپوشش افروده آید **و** باید لوخت
 فرق خراز را به چوب دست ^{مراد فیروز جنگ} بیرون نهند چون قدم کج روی زرد
 زبیر دست خان سپاهیت و در کار بادشاهی به از پدر در
 دار السلطنت لاهور عمل کرده اکثر مفسدان و شتم و نواح را تنبیه

۸۲

12

قاسم خان تصور است یا حرف نمیداند
 عبادت با کمال
 ۱۱۴ فدی درگاه مخلص خان بیمارست برائی
 عبادت مخلص باید رفت و از طرف مانیز احوال پرسید این مردم
 غنیمت اند سلیقه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد
 جاشی نیست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد و خدا شفا
 دها و پسرش امروز نیامده کجاست و در چه کار آور ابطور او
 نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند سیاره حفظ کرده بود
 نشود فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه چنجه که
 پادشاهزاده کام بخش حضور فرستاده تجسس پیش آنفدوس
 فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا متهیست دل شکستن
 آنفدوی است مردم دنیا برائی اغراض نفسا نه چه چیز ناکه
 نمیکویند و چه شکستها که برائی درستی کار خود نمی بندند
 اگر گرفتن انانی بچیا و کشتنش تسعه از او تواند شد چه به ازین و
 الاسر دار خان هم گفته عمل است بد نیست باشد رفته
 ۱۱۵ فدی درگاه فردا ملازمت پادشاهزاده شاه
 عالم عباد در مقر است بخشی الملک و مردم دیگر را با افواج
 خود ما برائی استقبال باید رفت و باین گزین آورد چشم
 ۱۲-۱۱-۱۲

باید رفت و ما را که اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رساند
 رفته ۱۱۴ فدی درگاه مخلص خان بیمارست برائی
 عبادت مخلص باید رفت و از طرف مانیز احوال پرسید این مردم
 غنیمت اند سلیقه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد
 جاشی نیست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد و خدا شفا
 دها و پسرش امروز نیامده کجاست و در چه کار آور ابطور او
 نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند سیاره حفظ کرده بود
 نشود فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه چنجه که
 پادشاهزاده کام بخش حضور فرستاده تجسس پیش آنفدوس
 فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا متهیست دل شکستن
 آنفدوی است مردم دنیا برائی اغراض نفسا نه چه چیز ناکه
 نمیکویند و چه شکستها که برائی درستی کار خود نمی بندند
 اگر گرفتن انانی بچیا و کشتنش تسعه از او تواند شد چه به ازین و
 الاسر دار خان هم گفته عمل است بد نیست باشد رفته
 ۱۱۵ فدی درگاه فردا ملازمت پادشاهزاده شاه
 عالم عباد در مقر است بخشی الملک و مردم دیگر را با افواج
 خود ما برائی استقبال باید رفت و باین گزین آورد چشم

۴
 نوزست باضم
 بمغنی دوری از
 غیب شری و نیکو
 و پاکیزگی ۱۲
 شاداب بر وزن
 آداب معنی سیراب
 و در آداب و در و ناز
 ۵
 ۱۲ بر زبان
 باغیست نباتها
 نواب الکربادی
 گنج غاصح و جوی
 گنج غاصح و جوی
 در سر کباب
 شکر و جوی
 ۶
 نواب کرب و جوی
 و لا و ش و ج
 یکم و ج و ج
 نبوی علی علی
 ۷
 واک و مک
 ای خیانت فضل
 نگار و گوینا
 چشم خود معانی
 ۱۲
 کورده یک
 ۵
 ۱۲
 ۵
 ۱۲

14

که اسبهم با اختیار خود نیست و در بخت و دولت بزور بازو
 میفتد آن ^{ای مراد از کار و عمل و زندگانی} تا بخشند خدای بخشنده به ^{مغنون دیگر} اهل حضرت و در وقت
 باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقع دولت خانه دار اختلاف
 از آراستگی اشجار و پرورش ^{جمع می کنند} اثمار و صفای آبگینه ها و
 حیاض و تربیت نهالان ^{جمع می کنند} انهار توجه مفرط بود تا ایام امت
 دار اختلاف اینها فرس بر اینها نظر می کرد اگر چه ^{بسیار} بار
 خان همیشه خود در قفسه در تربیت و شادابی آن ^{ای عفت} مواظبت
 بوده است چه بهتر و الا حال می باید سر روز به یکبار خود رفت
 و کمای غنی مقید و ترسم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض ^{ای تحقیق بر} بوده
 کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک و صاحب آباد
 و اعقاب و نور بازمی و سحرند بازمی که تعلق به همیشه
 غنیزه القدر دارد و غنیزه با بقید انهار و اشجار از وقت برون
 آمدن این رفتی تا حال باتفاق بیوات کامله عاینه شده
 بزرگارد بل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات
 پائین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از
 ثقات ^{درین} مشتموع نموده عرض داشت کند که تا حقایق با حسن وجوه
 معلوم شود در زما در صورت شکست و رنجت برائی تربیم

داده آید آفسوس که تعمیر خرابه دل نکردیم و همچو اطفال بله
و لعب باختیم **شعر** صرفت العجز في كفو ولعب
فاهاكثرت اهاكثرت اهاكثرت باعی آفسوس که عمر رفت و
بیشتری نیست ^{الف کثرت} و در داکه امید خوشترن دارمی نیست
گفتم که چو بیدار شوم روز بود ^{بسیهات} که روز رفت و
بیداری نیست ^{بسیهات} و قند مدعی که خلاف شرع است آنهار از
دست این باید ما می باید داد و بقاضی القضاة رجوع
کرد تا موافق شریعت غرافصل دهد و حیف و میل بر کسی نرود
الحمد لله که قاضی بامتن نیست و صالح و متقی چشم بر این ^{و جمله افراد استایش} مان
ندارد و در انفصال قضا یا حق و حساب منظور میدارد -
ارضوا بحکم القاضی ^{مطلب دیگر} شجاع عثمان ناظم صوبه احمد آباد
باضافه هزاره سی هزار سوار سرافراز شده با و باید نوشت فرد
اینقدر که دیده خبر نیست ^{در لفظ خبری و کلی صفت متعاضات و بنظر چنین لطف لفظ نیست} کار کلی هنوز در قدرت است
اگر در کار پادشاهی همین قسم فدویت و جالفشائی است و در
تنبیه مفسدان استمالیت زمیداران هم چنین سعی جانی لغایبات
دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه بلند تر ازین مرتبه خواهد
گشت ^{مقدار} شرط نزدبان اینجهان ما و منی است ^{بسیهات} و عاقبت

در بخت و دولت

در بخت و دولت

در بخت و دولت

در بخت و دولت

در بخت و دولت

در بخت و دولت

در بخت و دولت

در بخت و دولت

در بخت و دولت

در بخت و دولت

در بخت و دولت

که اینهم با اختیار خود نیست و دولت برزور بازو
 نیست ^{بمقتولش آن} تا بخشد خدا سی بخشنده ^{ای مردان که مرا} و اقل حضرت و طرات
 مانع حیات بخش و دیگر اما کن واقع دولت خانه دار اختلاف
 از آراستگی اشجار و پرورش ^{جمع است} اشجار و صفائی آبگینه ها و
 حیاض و تربیت نهالان ^{جمع است} و انبار توجه مفرط بود تا ایام امت
 دار اختلاف اینها فرس بر اینها نظر می کرد اگر محی بار
 خان همیشه خود در قفسه در تربیت و شادابی ^{ای عفت} آن نمو کذا
 بوده است چه بهتر و الاحالامی باید سر روز به یکبار خود رفت
 و کمای غنی مقید و ترسم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده
 کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک و صاحب باد
 و اعرا باد و نور بازمی و سحرند بازمی که تعلق به همیشه
 عزیز القدر و اردو غنیمت با بقید انهار و اشجار از وقت روز
 آمدن این فستی تا حال با تفاق هیوات کامله عابنه شده
 بزرگارد بل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگور می و دیگر باغات
 پائین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از
 ثقات مشهور نموده عرض داشت کند که تا حقایق با حسن و جوه
 معلوم شود در زمان در صورت شکست و رجعت برائی تریم

در بخت و دولت

در این کتاب که در دسترس است
از کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه عمومی
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه عمومی
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه عمومی
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه عمومی
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه عمومی
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه عمومی
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه عمومی
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه عمومی
مجلس شورای اسلامی

اصلاً یعنی بزرگوار الف که در کتب هند است
برای نخستین بار در این کتاب
برای نخستین بار در این کتاب
برای نخستین بار در این کتاب
برای نخستین بار در این کتاب
برای نخستین بار در این کتاب
برای نخستین بار در این کتاب
برای نخستین بار در این کتاب
برای نخستین بار در این کتاب
برای نخستین بار در این کتاب

زین نروبان افتاد نیست به هر که بالاتر رود و ابله تر است به
استخوانش خورد و تر خواهد شکست ^{مراد از شکست} رقه ۱۱۸ شجاعت
خان در گذشت ان شاء الله و انما اليه راجعون آدم کار
دان بود و در گجرات عمل درست میداشت صوبه داری
جهت آن ملک تجویر باید کرد و دوسه کس بجای خود سنجیده
عرض نمود عالیجاه هم رحمت دارند اگر پادشاه زادگی را کار
نفرمایند و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد
بِالله التوفيق ومنه الرشاد در مقدمه بهتر از خیر
اندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته
باری او را باید دیگری را مقرر نمایند - عتیق الدخان هم بدست
بمقدمه ابراهیم خان و کشمیریان حفیظ الدخان خوب ننوشت
و مال اندیشی را دخل نداده است جیف برین دانش و بین او
کور شده دیده حق بین او در باب دینداری تحقیق حق
از دست دادن چه معنی دارد از اینجا است که گفته اند قاضی
و این تحقیقات متعصب باید که یک اقرار و انکار مقدمه نکند
نکند و در انفصال قضایا اصلاً کوتاهی نزود و اعتبار جهت
غالب را منظور دارد و از قیسم مردم بیشتر هم کم بودند و در وقت

سید سعد الدہلوی مکرر خطوط بما فرستاده و اطہار حسین زماں

[illegible]

نقل است که درین موت
کشته شده ایمان و نفس
در دنیا و آخرت یکسان
و لا حق کن و لا باطل
الغایب و لا دردن
قول و معنی معلوم
نیمه بوی موت که با
مضایق لغات و الیه
بسیاری است که در
موت و انبیا و لا و
و مخلوق پس معلوم
۹۲

بسیار نموده که سوانح نگار بند رسورت را تخریب باید کرد و خلف
حکیم اشرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده با ضایفه کویه
قوت دل بخشید پس باید نوشت که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات
که بقوتی آیه کریمه و لا تریو الی الذین ظلموا فمستکم
النار الایه و حقیقت ظالمند دخل نموده باشد هر چند اینطایفه
بر غیر ظالم نباشند بر نفس خود ظالمند و در هر ورق مشتی
بودن خود بد عاسی موت فی الد و انموده اند حقیقت فی
بذره الموت حیوة این نیازمند درگاه فی نیاز هم همیشه این آیه
کریمه اللهم فاطر السموات و الارض انت ولی فی
الدنیا و الاخره توقی مسلمانا و الحقنی بالصالحین
ورد دارد و در معنی بیکدیگر قبل لقاء الانبیاء و الاولیاء
اجمع بین صورتهای مجامی آرد اگر چه فضیلتی حضور نکات
عمده گفتند اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود انعمت اکاه
بتحقیق خود بزرگارد و اسلام رفیع ۱۲۶ تیر رسید
بیا قوت و بعد تحقیق نشانه شدن بد بخت کو که محمد کام بخش خود
انفرد وی معلوم شده باشد چون تنبیه آن وجد کردن
پادشاهزاده نادان ضرور بود کردیم و بر سر آن مسقرین

در خود پیدا کرد و در
موت و انبیا و لا و
و مخلوق پس معلوم
۹۲

آنچه آوردنی بود آوردم و من بیکر الشیطان که قریب
فساد قریباً و صحبت سفله چو انگشت نماید نقصان بدگرم
سوز و بدن و سر دکنده سیاه بد بشومی، نیم صحبتی او پادشاه
زاده هنوز گمراهند چند چیده گرد خیمه اش به تیاقداری باید نشانند
و از حال او خبر باید داد **رقعه ۱۲۷** خابجهان بهادر
باین چستی اول مثل که نه عمالان در بهیم سستی پیش گرفت -
هرگاه از حضور تا کید شد بدخواست که تلافی یافت نماید نسبت
ایضه خرابی بی خلاصی است چون نباشد که بدتر از عمل زشت
عمل دیگر نیست ان المنافقین فی الذکر الا سفل من
النار خیر برائی تسلی او باید نوشت و آیمایی ازین مقوله
سم کرد تا چشم و اشود و تنبیه اگر دو و اگر چه ممکن نیست
که دشمن باطن قوی است اعدای عدو ک نفسک التي
بیت جنینک کی بطور خود میگذارد که اینکس گوش حق و حقیقت
دارد الهی از بند نفس برهان و مارا در جنت او میران نظم
مهربانی دید و آن لطف نخت که آنکه کردی گمرازه باز جنت
هم دعا از تو اجابت هم ز تو بد ایمنی از تو مهاجرت هم ز تو
رقعه ۱۲۸ امیر الامر در گزشت از مردم قدیم

۹۳
 بهرینیت زنی و سحرمانی تو کار کردی
 در این مقام خاندن معنی نیکو میدارد
 تو تو معنی نظم دین نیکو میدارد
 مادر او در دین فانیست برایت بخت
 جلال هم در آن دیندی و در اسلام
 میبرد که بر گاه یک پیرین نواز بشمار
 تو خنجر پس تو فنی و جنت و جنت
 و بهرینیت از تو معنی تو نام و تو نام
 بهرینیت از تو معنی تو نام و تو نام

[illegible]

میرکرت مردان خدا خدا بنماشند * لیکن بخدا بنماشند ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴

و این کتاب را در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز در کتابخانه...

[illegible]

مجلس

لحظه الحفیظ والامان باید گفت *

رقعات بنام مهیرزاد صدرالدین محمد

صَفْوَىٰ نَخَاشَتِی وَ فَرْمِ قَد ۱۴۵

میرزا بخش احمد صاحب کیش پنجاب بے منصب و قصد و نیجا ہے

سرافراز شده و رویوان تسلیحات بکنان فقط رفته

۱۴۵۱ میرزا نجاشی محمد ابراهیم خاں تخت لودھی بمقام سب ہزار

و دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای

دانه برار و سپید عرض بیگم سرمه عرواق خوار اند و خسته حسب

الحکم مشعر ابن عطایا بابو بزرگوار و فمّن عفا و اصفح فاجزوه

عَلَى اللَّهِ

۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه در صوبه

دارالخلافتنا هجران آباد

عرض داشت آن قدیم الخدمت از نظر گزشت آزار او گوشه

لریننی و استغفاری منصب نوشته است هرگاه گوشه
ای در انصاف

خاطر اقدس را که منظور نظر خاص و پرورده لطفیاست

[illegible]

دستگیر کردن دادیم معلوم نبود که این بیدنیان آنقدر
جرات بهم رسانیده اند که بحضور پادشاهان دروغ عرض
خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت بان سعادت منند نمود
^{ای خواهد بود}
خوب یار باقی صحبت باقی انشاء الله تعالی می فهمیم ^{بفعل}
حسب الحکمی بنام فرزند عالیجاه نوشته زد و بسیار علی
بیگ بدد که حسن بیگ و برادر چکل کوثر ابر عایت خوشی
افضل اهل تغیر نشد و سکنه آنجا تواتر فرماید می کنند
و سر بر زمین میزنند و میگوشند ^{جمع ساکن} مصرعه اگر تو می ندی
داد روز داد می هست ^{ای غایت زاری میکنند} احقر الدوا النکی * این چکل
از جا گیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض خواهند یافت زمین
سخت آسمان دور * دیوان امیان صاحب جاگیر رعایا
و عامل امین گفته اند دلیوانی کردن آسان و آمین بودن
مشکل در بعضی محالات حصه سپاه شما زور ظالمان است
آدم خدا ترس و آبادان کار چیده و فهمیده بمنزله ان فکر
سجده زود تعیین نمایند که از روز جزا بر می الذمه ما و شما
شویم عاقلان خویش و برادر دیوان و واقع نگاران این
جنس امین و فوجداران نباشند ^{راشته دور} ^{نباشند}

به دایه آیت الله خان زرین رقم بگوید که این رباعی در بیاضی که
 پادشاهزاده محمد کام بخش ^{خطاب} مرحمت میشود بجز خود بنویسد
 رباعی آتش بدو دست خویش در خرمن خویش * من خود
 زده ام چه ناظم از دشمن خویش * کس دشمن من نیست منم
 دشمن خویش * ای دای من و دست من و دامن خویش *
 رفته ۱۷۲ میر حلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده
 طاهر همیشه زاده بهمت خاست که بخشی مابود * سید زاده
 کریم النسب صحیح الحسب است چرابر آوردند از وکیل ^{باجا} پسر
 رفته ۱۷۳ نوشته معتمد خان وحی نیست که خواه نخواه
 بران عمل توان کرد و بند و بست ازین چیر نمیرود و تهر حال
 چون او خود بخود بیزارست و استغنی شده بنویسد که بدو
 اکبر آباد آمده خبردار باشد و دست ناظم را از امور دیوانی
 که دیوانرا ساده دیده دراز نموده کوتاه کند یاد دیوانه
 لاهور بد بگری بخونیز کند رفته ۱۷۴ آید خان
 و پسرش بخنور نوشته اند - که پادشاهزاده بجاییت راناسی حربه
 کمر بسته اند و میخواهند که قلعه در آید چنانچه یک روز بهین
 اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند آمازمیندار مرود

این رباعی در بیاضی که پادشاهزاده محمد کام بخش مرحمت میشود بجز خود بنویسد
 رباعی آتش بدو دست خویش در خرمن خویش * من خود زده ام چه ناظم از دشمن خویش * کس دشمن من نیست منم دشمن خویش * ای دای من و دست من و دامن خویش *
 رفته ۱۷۲ میر حلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده طاهر همیشه زاده بهمت خاست که بخشی مابود * سید زاده کریم النسب صحیح الحسب است چرابر آوردند از وکیل پسر
 رفته ۱۷۳ نوشته معتمد خان وحی نیست که خواه نخواه بران عمل توان کرد و بند و بست ازین چیر نمیرود و تهر حال چون او خود بخود بیزارست و استغنی شده بنویسد که بدو اکبر آباد آمده خبردار باشد و دست ناظم را از امور دیوانی که دیوانرا ساده دیده دراز نموده کوتاه کند یاد دیوانه لاهور بد بگری بخونیز کند رفته ۱۷۴ آید خان و پسرش بخنور نوشته اند - که پادشاهزاده بجاییت راناسی حربه کمر بسته اند و میخواهند که قلعه در آید چنانچه یک روز بهین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند آمازمیندار مرود

لاهور بد بگری بخونیز کند رفته ۱۷۴ آید خان و پسرش بخنور نوشته اند - که پادشاهزاده بجاییت راناسی حربه کمر بسته اند و میخواهند که قلعه در آید چنانچه یک روز بهین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند آمازمیندار مرود

آنها در ساختیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که عرش
 ایشان کبریا شاه روزی میفرمودند که تو در مل برایشی
 نقیر و قطر امور ملک و مال شعور تند دارد اما غرورش خوش
 نمی آید. ابوالفضل با او بد بود شکایت گونه آغاز کرد جواب
 یافت که نواخته را نمیتوان بر انداخت. لهذا با آدم کار چار
 ناچار باید ساخت فرد خدا را است مسلم بزرگی و الطاف
 که جرم بیند و نان برقرار سپارد **رقعه ۱۵۱** خان
 فیروز جنگ کار خود را نام تمام گزاشت با وجودیکه فرزند
 زاده از بر مانور آمده بدیدش زلفت روانه برار شد
 و لفظ **سپاه** که مینویسد از نوشته وکیل معلوم شده یا
 خبر غیبت در پیاده نه فرمان گرفته و نه ما گفته ایم. بنماید که
 منصب **سپاه** سالاری از کجا پیدا کرد **رقعه ۱۵۲**
 محمد باقر داروغه چهری دیوانی در گزشت و شکار خان
 از زبان مردم عوام رست روزی در سواری شنیدیم که
 این را به نسبت او مردم چه قدر میگفتند مگر گفتیم که او
 از شجارت یا این از صدارت باز آید سو فکرو جزای اعمال
 حقت خود بهتر میداند که بر سر آن گرفته چه گذشت و بر سر

105

مکتبہ
 طوکی دولت فخر اکبر
 کتب راجی بقاعدہ ضبط النور و
 دہی ریمپودہ و جمعی و در سال
 عدد و صواب است۔ و در سال
 در امور و عمارت و
 چہا دم و
 از چہا فی چہا فی
 لفضل و
 ابو
 سول الد و استثنای الملک سال
 نو و دم و
 و فنون و
 علوم و
 روز بروز و
 بش انام و
 جلیس و
 صحت و
 بود۔ و
 محسود و
 چکن و
 شکام و
 بعل و
 لکن و
 وقت و
 سلطنت و
 و با و

در کمال و جلال و کبریا
 در کمال و جلال و کبریا
 در کمال و جلال و کبریا
 در کمال و جلال و کبریا

خود میگفتند که ما بکار بی نجات گاهی مامور نشده ایم اگر
 گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و تردید ما را
 خواهند دید و آیمغنی زبانی هر کار ما باللفظ بعرض و الا سیده
 بود درینولا که از عوایض منهبان معروض شده که غنیمت لیسیم
 بر ذوالفقار خان ^{نور محمد پسر محمد ملک} محوم آورده رسید بنیکر ارد و عرصه خان
 مذکور تنگ و ملک طلب است حکم والا بنام حمده الملک ^{غده و غیره ملک}
 عراضدار یافت که بملک پسر خود را زود رساند چون در
 رسیدن او اسمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که
 ایشان خود را عاشق پسر میگرفتند حالا که برو عرصه تنگ
 است در زود شتافتن تسایل چرا مدعی شدن دیگر و در
 دعوی صادق بر آمدن دیگر است ^{نور محمد} مصرعه دیگر بخود مناز
 که ترکی تمام شد رفقه ۱۵۴ فذوی قدیم اخذ است
 با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان
 ضابطه دیوانی و شرف انسانی در حق او بیشتر است با وجود
 اینهمه امانت منصب داران پادشاهی روا میدارد و قول
 سعدی باید نمی ارد بهریت من و تو خواجه هر دو تا شایم
 بنده بارگاه سلطانیم ^{عجب عجب} عجب از مقولات مع

این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض

۱۰۷
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض

این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض
 این را می گویند و در عوایض

که درین سفر خیریت اثر شده و میشود مدار آن برخزان
هندوستان است مبلغهای کلی طلب طلبداران شده
و میشود در کرناٹک و فیضهای قدیم عظیم بسیار شنیده
میشود زمیندار پجا پور که بی اصلست تغلب تصرف است
و نیمه پراسیواسی جهنمست ملکش ظاہر آید ان سخاکام
نذار و حاصلش گفته سیدی مسعود خان متوفی هفتاد و ششاد
لک هون است چادر مصرف او باشد حقیقت ملک و تدبیر
نزاع از نایب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا
اغماض و تغافل رود در **قعه ۱۶۴** خان نصرت جنگ
من آریاب کار تیمار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که از
اینها تو اضع آنها از اول تا آخر نمی آید و سفاکان در گرفتار
و دادن پاک ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن بخل میخواهد
خلاف امر است دشوار تمیند انحر روز جزا بر من چه خواهد گذشت
و بعد ازین بر سر زندمانی خدا چه مصیبت خواهد شد فرد
فکر شنبه نیکو دار و جمعه اطفال را و عشرت امروز بے
اندیشه فردا خوش است و حال آریاب کار ذوق
الاعتبار را در همه حال بر آسان و ترسان باید نمود و هر

[illegible]

حق قدم بروی بندگان لا یرکان ۛ آنکه اوساکن شود از کُن
 فکان ۛ چونکه جزو دوزخ است این نفس ما ۛ طمع کل دارد
 همیشه جزو ما ۛ این قدم حقا بود کوراکشد ۛ غیر حق خود
 کی گمان کوراکشد ۛ قوی خواهم زحق دریا شکاف ۛ تا
 بسوزن پرکنم این کوه قاف ۛ او تعالی توفیقی کرامت
 کند و ازین تیره روزی رهائی بخشد بحرمت محمد و آل
 محمد علیهم الصلوٰۃ والسلام **رقعه ۱۳۵** اکتوبی که
 نصرت جنگ بآن مزاجدان فرستاده بود بمطالعہ درآمد
 براسی داؤد خان نوشتست و دروازه را خد متکذاری خود
 نموده در جواب چیزی باید نوشت و تافه قلعه امنبد
 داشت بعد از آن شاید که بعضی ملتشیات قبول نم شود -
 در میان خود امکان ندارد دیگر براسی مصالح قلعه گیر
 بتبریت خان حکم رساند - که هر چه ضروری باشد بفرستد
 و بقلعه داران آن طرف نیز بنگارد - که آلات توخانه از خبر از
 در آم جنگی و گوله و باروت بشکر خان نصرت جنگ رساند
 الْحُكْمُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ
رقعه ۱۳۶ از عرضیه سپهدار خان واضح

اینچنین که مقتضای
 اینست که در این زمان
 خود را از غفلت و
 گمان دور کند
 باشد
 از سلف بیگانه
 گوشت گرد عالم
 بیاورد و حفظ نماید
 که کوه قاف همین
 است که در میان
 دوستان
 است
 کسان نیست
 حکم بر
 غایت بکین
 از غفلت دور
 بخوبی
 است

وکیل راننده همینوقت مبلغ پادشاهی بکبر و و اشرفیه
مار نصیب امین می باقی نکند اعلی حضرت طاب ثراه برا

[illegible]

جغفرخان داد و ستد

و نیکو خدمت حضرت صاحبقران

تاریخ بود مدتی صوبه دار بسیار

ماند و در مدتی که حکم

بسیار کرد و در آن

سعدی خان بنصب

وزارت علم کرد

بانت

غسلخانه بود

و چون خاص

کرد و چار

در آن

۱۰۰

نشان

خود خوان

امراض

و دیگر

جغفرخان

بسیار

رز جرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلهای شیر پر و شدید
 تعیین نموده زرمار را بمعرض وصول در می آوردند یاد دیگر
 که روزی از جغفرخان در ایامیکه بمنصب وزارت
 سرافرازی داشت در غسلخانه نشاندند اشرفیهها گرفته بودند
 خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرمائی جرمانه
 هم باو تعلق داشت بد شده در ایذا و ضرار او کمر بست
 آنحضرت پسر در نامه ربان فرمودند که بعد برخاست دیوان
 باسم صفا دهد و داروغه را از خان مذکور دو شاله دماند
 رفقه ۱۲۲ پیشکار صدر الصدور مستحقین را مگر
 بجنوری آرد مگر غرضی در میان دارد و منع کند که دیگر
 چنین نگردد باشد رفقه ۱۲۳ امروز تربیت خان
 برای دوسه نیگباشی که درین بوشش تردد کرده بودند حاضر
 نمود که دوسه هیچ مرصع عنایت نشود بخان مذکور باید گفت
 بالکه عمری در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت
 یافته اینقدر منیب اند که انجماعت در بغض نیستند که چنین
 عنایت در باره ایشان بطور رسد حیف مرصع برآید
 خاطر او و دلگرمی کار پادشاهی محبت شد جواهر خان

از وقت وادان
از خدای عز و جل
تغفلت بمبین
اندر شانت
که در عیش و لعب
در سیاه راه
نیم بر نهند
مفسدان
نمایند
بعلی
نوبت با نجات

101

۱۴
نیل باله مقصد
بمعنی زکاء کردن

قالبی که در کتب است
خود غرض فارسیش خود کلام و در خارج
اشنام مراد است
از باب علت معنی جدا کنند و مراد

از باب علت معنی جدا کنند و مراد
از باب علت معنی جدا کنند و مراد

از باب علت معنی جدا کنند و مراد
از باب علت معنی جدا کنند و مراد

از باب علت معنی جدا کنند و مراد
از باب علت معنی جدا کنند و مراد

از باب علت معنی جدا کنند و مراد
از باب علت معنی جدا کنند و مراد

از باب علت معنی جدا کنند و مراد
از باب علت معنی جدا کنند و مراد

بود و زردان بران نامردان غالب خواهند آمد قابو چیان اگر
طلب گرفته سرگرم کار مانند غنیمت میدانیم - بی این حال خود
چه امکان دارد و جهت غرض خویش کارهای دلی نعمت که فی
الحقیقت کار خداست برهم نمودن و بزندگی و در و زده حتمی
مجاذ پائمال کردن که در ضمن آن تقویت کفار خسران مال است
این که امم مومن مک حلال است بهر حال فتنه الوصول طلب از
تمامی احشام گرفته بفرستید و در صورت خلاف آنرا س
خائیان و معاونان بی دینان بر خود لازم دانند آن الله لا
یهدی کید الخائنین **رقعه ۱۴۵** امین
دست بدستی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر شده
رفته بود چه کرده **مصرعه** هر چیزی که در کان مک رفت نکشد
قوت مقاومت هم نبوده چه کند ناچار است اما اگر چنین بود
چرا بر خاسته نیاید اگر نخواهد میباید اند آمدن خود میدادند
با و از طرف خود تاکید می بنویسد **رقعه ۱۴۶** نهایت
خان حیدر آبادی ظاهراً در لاهور در گذشت و غیر از بنیره که
پدرش حضور پدر رحلت کرده ورثه دیگر ندارد بدو توان
بیوتمات آنجا بر کار و - که هوال و بهوشیاری دیانت داری

از باب علت معنی جدا کنند و مراد
از باب علت معنی جدا کنند و مراد

تمام ضبط نماید که بیت المال حق عبادست خلیفه امین و
 نوکران گماشته ساسی خلیفه اند خیر مستحقین و ضعیفا و بکیران
 در آن نصیب چه حساب رفقه ۱۲۷۷ مرحمت خان امروز
 لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه آنقدر
 دراز داشت که پانظر نمی آمد بحرم خان فرمودیم که دو گره
 از دامن آن کوتاه عقل دور کند آنفودی ابو بگوید که دامن ستود
 که در حضور مقرر است همانقدر داشته باشد و الا قدم در
 غسالخانه نگرارد و مرور باید که الفت بالباس ساده پرکار
 داشته باشد زینت و تکلف خاصه زمانست و بجهانها
 میزید و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موغله
 بگوش او باید خواند رفقه ۱۲۸۸ ماکه پان میخوریم
 این کارخانه هم زنگی دیگر گرفت و آبدارخانه هم باب و تاب
 نیست و هوشیاری و جزورسی دار و عنها است که هر وقت
 همه جا کارخانجات عهده خود بتوزک آراسته دارند تا وقت
 کار مجرائی آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها
 بر ما هویدا گردد و همه مردم بینندگان شان دولت خدا را
 ما معلوم کنند و رونق و شکوه او معاینه نموده تا توان بنیان

دو شکر ۱۲
دو بطلول شان
شکر بختین
طاهر درون
دین بویا یعنی
بویا الضم اول
لفظ ترکیب
بختین
نوعی درانی
بختین
در قلم ۹۹
در قلم ۹۹
در قلم ۹۹

تمام ضبط نماید که تربیت المال حق عباد دست خلیفه امین و
نوکران گماشتهای خلیفه اند جز بمسئولین و ضعیف و بیکران
سوءات و عیب سره ۱۳

در آن نصیب چه حساب رفقه ۱۲۷۱ مرحمت خان امروز
لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه آنقدر
بزرگ بود که آستینها را می پوشید و در آن روز

در اردستان که پاسبان سی اند بجرم خان فرمودیم که دوازده
از دهن آن کوته عقل دور کند آفتودی باو بگوید که دهن بدستور
که در حضور مقررست شما نقد داشته باشد و الا قدم در

غسلخانه نگذار و مَرَد را باید که اُلفت با لباس ساده پرکار
 دیوان خاص^{۱۲} داشته باشد زینت و تکلف خاصه ز مالست و بجهانها

میسرید و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظه
بکوش او باید خواند **۱۲۸** ماکه پان منخورم

این کارخانه هم زمینی دیگر گرفت و ابدارخانه هم باب و قباب
نیست و هوشیاری و جزو رسی دار و عنایت است - که هر وقت

همه جا کارها بجا نرسیده بود و بهر حال آراسته و آراستہ ما وقت
کار مجرای آهنا ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها
بر ما نمود اگر دو و نیمه مردم سنانگان شان دولت خدا داد

ما معلوم کنند در وقت و شکوه او معاینه نموده تا توان بنیان

بجای آنکه در دارد . دارد قدری که به دستش از او است و در دستش

نسازد لفظ شیخ دانی که شیر مردی چیت و شیر مرد
 زمانه دانی کیست و آنکه باد شمنان تواند ساخت و آنکه
 باد وستان تواند زلیست **رقعه ۸۷۱** بفرزند عیال
 عرض داشت کند ایشان استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده
 اند احتمال قوی که سید سعدالدین در ویش نوشته باشد بنویسد
 که عبد القادر بیدل در بنیقام دومصره و لچسپ گفته فرد
 بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن و اجابت از

در حق کبر استقبال می آید

بنام ابوالقاسم خان که بنام ملتفت خان
 سرفراز شده بود و بعد از فوت امیر خان
 بامیر خان مخاطب شده داروغه خندان
 انحضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس راه داشت
 و لطیفه های حسب حال و موقع بعرض می نمود
صا در شد رقه ۸۷۹ تجدد عظم شاه باید نوشت

که مافریقه حسن و بابت و جوهر شعور ایشانیم زآبده بالوالم

در حق کبر استقبال می آید
 بنام ابوالقاسم خان که بنام ملتفت خان
 سرفراز شده بود و بعد از فوت امیر خان
 بامیر خان مخاطب شده داروغه خندان
 انحضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس راه داشت
 و لطیفه های حسب حال و موقع بعرض می نمود
صا در شد رقه ۸۷۹ تجدد عظم شاه باید نوشت
 که مافریقه حسن و بابت و جوهر شعور ایشانیم زآبده بالوالم

مصر

افغان ملوک

کردن

سرشاری معنی لعل

میں نے اپنے

سجی راجست

و

در این

نقیض نزد

از دین

و یستلزم

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

مجلس

منه

مکره

من لم يزل يبرأ

عدد المسائل وار

م. ب. ب. ب.

مجلس

18

10

پچاره تا چند کمال تباہ در دست خواهد ماند بر ما و شما ^{یا بی تعصیب} حق
 دارد و التلاف حق موجب ناخوش نمودی خالقست تمیدانند
 که فضل سرشار حضرت آفریدگار را مردگار چه قدر عفو جبرائیم
 بشمار عاصیان بد کردار میفرماید بر اسی خدا و خاطر ما کینه
 دیرینه و غبار ^{کنه} پستینه بر دارند و آن صغیفه را که
 غیر از شما دیگری ندارد و شمول عواطف گردانند تو اسماش
 آنچه کردند در نرسائی آنروز بدو دیدند دنیا گذشتنی است
 و گزشتنی است که با همه کس ساختنی ^{جمع غایت} مصرعه ناکرده گناه
 در جهان گشت بگو ^{ای بیاد} کلمه غریب از زبان میان عبد اللطیف
 قدس سره الشریف یاد داریم که خدا ماترس را در مزاج راه داد
 و ذی حق را در راندن بدترین گناهان است موثر ^{خدا ای تعالی} حقیقه
 زبان این عاصی بر معاصی را اثری بخشد از باده برین چه
 باید نوشت که نباید نوشت **رقعه ۱۸۰** حسب الحکم - آنکه
 سرافراز خان عبد اللطیف هرگاه بر اسی ^{خطاب} حمده المملک مدار المہام
 بیاید ایشان اگر بر اسی ^{نام} سوار باشند بعد سلام و برست سر
 گزاشته عقیب ایشان ^{حمده المملک} برود و اگر بر پاکی سوار باشند بعد
 سلام مختارست و اگر بر فیل باشند بر آبراه برود اگر متکلم

شوند جواب بدهد و الا لا و را و کانه و دیگر بچیز اریان از
 اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان اورا پان دهند و دیگر از
 علیک **لعل شقه ۱۸۱** شاه عالیجاه که با فضل خان
 صادر کرده بودند سپید کمال خان در گزشت بوییل باید نوشت
 که بعضی ساند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنخان
 نیست عنایت الله خان حسن عمل هر یک میداند حضور پر نور
 هر که را لایق اینکار دانست مقرر نمایند کشمیری در بنصوبه
 نیست که مقرر کنیم و عنایت الله خان اضی شود اصناف
 این افغان البته عمل کاغذی خواهد بود و وصول شدنی نیست
 پر گنه از جمعی افتد و رعایا ویران میگردد و و خصب او باین
 درجه جوش میخورد که اگر بجای میگوید لک و پیه بسیار و
 منظور نیست تغییر تغییر در کار ما خوف الهی و واهمه باز
 پیرس پادشاهی شرط است و توان را نباید که خویش و اقربا
 را کار فرماید تیر رضی در لونی باشد و دیگر هر که اعتقاد بر
 عمل او باشد برود جاگیر برایی ظلم و اخذ و جرایع مال نکرده ایم

جمع عامل

وَاللّٰهُ عَلَیْكُمْ حَكِیْمٌ

در مذکور ۱۲ دانا ۱۲

ای رانای چو در جواب
 سلام بمان بپوشد
 و دیگران سلام
 را علیک سلام
 گویند که این جانب
 ای بوییل که این جانب
 شاه عالیجاه بیدار
 سلطان حاضر میباشد
 ای اصناف عنایت الله
 خان در جواب
 یک صفت در کاغذ
 خود را بنویست
 ای خیر بکس نیست
 بایستی بگوید مال
 خطاب است
 غنی نیست
 نجات می آید
 ۱۲۳۳

سر رشته مصابرت از دست نداد و شاکی از حق و فراموش

مردمان را که در این زمانه در این شهر می باشند که این نعمای ما نیستند و نشود از شکایت اسم فاعل

رقعه ۴۲. بوزیر الممالک

نشدن عرض امروزه دل گران نشود و رضای برضائش

ما باشد ستر تمام خوب بچای می ملازم را ضعی بودن از صلابت

وَرَحَالُ مَا لَمْ يَخُذْ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ ❀

رقعه ایضا بوزیر الممالک

رقعه ۵۰ ایضا بوزیر الممالک

مہینہ پور خلافت میل خاطر خود بودن لاہور ظاہری

نمایند و دلم رفتن ایشان به قندمار میخواهد باید دید از نسیان

مصروع نادوست گرا خواهد و سبیش بکه باشد رفقه

ایضاً بوزیر الممالک

بأنور محمد خان پانصدی صنایع شده به بخشی الممالک حکم

رساند تا سراسر شود و فرمان همه نفرستد الصنا

بوزیر الممالک رقعہ

ابراهم خان در مذہب خود تخصیص بسیار دارد و در اقبال امر

تفاوت را کار فرماید و در مقدمه اخذ و حیرت شایسته از آنها، الی

دور کے

٧٩

المعلم خزان

وہ کہہ کر اٹھ کر گئے۔

۵۱۰

باب في بيان

مجلس

کتابخانه

مکتبہ دارالعلوم دیوبند

تکریم

وَأَمَّا بَنُو إِسْرَءِيلَ

بسم الله الرحمن الرحيم

مکمل

卷之四

الحمد لله رب العالمين

卷之四

三

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

...

کتابخانه عمومی

۱۲۷

فتوی گرفته باشد بر همین حرف و صحبت در بنگاله بدیوان
برازنیت تغیرش ضرورت **اللَّهُمَّ بِنَهْنَا مِنَ الْقَوْمِ**
الْغَافِلِينَ جُرْمَةَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ الا که کمین
ایضاً رقصه از عیضه فرزند زاده محمد عظیم
معلوم شد که محبین پور خلافت از ان نور چشم بسی آزرده
شده اند عجب که از پسر رشید رنجیده خاطر شوند -
حسب الحکم درین باب بایشان باید نوشت و در ماده عفو
انام که در حقیقت نیت عرصه داشت نمود **الْغَدُّ عِنْدَ**
رِكَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ ایضاً رقصه فرزند
راوده سعادت مند از ما رخصت شده اند اگر بخانه شاه عالیجا
هم بروند و رخصت شوند بهترست **فرد بهماری ادب**
کن خصم سرکش را که خاکستر بنری زیر دست خویش میگروند
آتش را به عرصه داشت کند یا بویل گوید اسن با هموار هرگاه
از جناب اعلیحضرت طاب ثراه رخصت شده طرفی را می باشد
بخانه برادر ناممیزبان میرفت و آجارت میگرفت هر قدر که
ایشان استکبار میفرمودند از بخانب انکسار بطحور میرید
بعض اوقات به پهلوی ندیمان جاداه اند و ماتیلیمات

بجا آورد و ششده ایم اگر چه در آنوقت آنموضع خوش بختی آمد
اما الحال که خوب فحشیدیم نوازش حق سبحانه جلشانه بطیفیل همان
دیدیم سریت ای خدا قربان احسانت شوم این چه

احسان است قربانت شوم
از دست تو العمل الهی

رقعه ابنام مہین پور خلافت سلطان
محمد مظفر شاہ عالم بہار

مهین پور خلافت سلمه اللہ تعالیٰ روزی سعد اللہ خان در خانہ
 بدیر آمد اقلی حضرت سبب پر سید مذکور عرض کرد کہ بیاضی میخواندم
 نقل چند فقرہ برداشتم تا بعد عرض کنم چنانکہ افزایش مال از خیر
 و احسان پیرایش اقبال از مستغنی نمودن محتاجان تسیر کردن
 اگر سزاوارب مزید نعمت کسوت و نفقه دادن بر مہنہ باعث

فرونی دولت پروردن غریب آئین ریاست ساختن با اقویا
خاصه کیاست طراوت گلستان سلطنت کجای عدل شقامت
ایمان بغزت اهل فضل دیرپایی خان و مان از ترجم کاهش از
دل و جان بظلم رونق ممالک بحسن تدبیر قلع ظلم بحسب عالمگیر

۵۵ تذکره عباقت کازاکر سبتین -۱۲-

۱۴۸

ع ملک بیخ اول و کسر طایع جمع بعبنی ملک و دبا وانی ۱۲

نیک نامی حاصل زندگانی فیضسانی واسطه ثبات کار مرنے
 آتش ناپوری رسم نجباء و تشکلی و طیفه جھلا نوختن نیکان
 کار عقل معذور داشتن سفها از جھل تا قدر دانی و شقیه ادبار
 مھر مانی بالست فطرتان حق سرشار - آنحضرت چون این
 فقرات خواندند - بوسه بر پیشانی خان مبرور دادند - و
 آن کا غذا داخل قلمدان خاص نموده آخر روز سه ہزار
 دینار انعام فرمودند - بحسب آن فرزند سعادت مند نوشته

فرمان بخط انور شرف صدیقت

شد کہ تنہا تلمذ دنیا بیم

کارکاری را با نظم و نسق جہان داری غنی بر احتیاط چیری
 انضباط و ارتباط نمائندہ - درین شاہراہ اگر غنائ مروت
 نسبت با نفع زند از دست رفت - و جادہ شفقت در بارہ
 آن قرۃ العین از نظر دور افتاد - معذوریم و چون مطلق نظر
 چنین شد تکلیف گوشہ گیری دادیم - پس چشم از لباس
 دولت باید پوشید - و ایام آنرا و اوقاف عبادت خالق
 العبدید و کتابت قرآن مجید باید کرد تا رفت حضرت

۹۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

زیر که طریقت یعنی ذریعت است و معرفت یعنی طریق و حقیقت یعنی

عربی میں لکھا ہوا ہے کہ

John

الکندی

سلوک باقی ماند هر آنچه از ذهن ساند بشید باشد
 معروض دارند که معقول شویم استغفر و الله دای
 من کل ذنب و اتوب الیه فرد گفته گفته من شدم بسیار گو
 از شما یک تن نشد اسرار جو **۱۳۵** - فرزند عالیجا
 سلمه الله محمد خان دیوانه فکن دیوان سپاه شمانین
 جهمان گزشت آدم کار و فهمیده قدیم الخدمت بود آن
 من ^{بر}زند عالیجا دیوانی سپاه حالا بیکه از نوکران خود
 بفرمایند که قابل انجدمت کسی را ندیدیم رفتن آدم خوب
 حسرت می آرند پیده است کسی خانه فریبنده تراژ
 دنیا و طالبی جوینده تراژ مرگ و فانی عجب تراژ آدمی
 بیست پر تو عمر چرا غنیت که در بزم وجود به نسیم
 شزه برسم زدن خاموش است اگر چه دنیا امروز
 و فحشت آماز و دحکایت خواهد گردید و امر حشمت
 اگر چه امروز شکایت است آماز و واقع خواهد شد - عاقل
 آینه را شده و شده را رفت داند زیرا که آینه را
 روی در شد نیست و شده را روی در رفتن **۱۳۵**
 فرصت از کف رفت و دل کاری نکرد به افسوس کاروان

از شش خجسته اندکی
 از شش خجسته اندکی
 از شش خجسته اندکی

۱۳۱
 منوطیت مصداق این علت بجای همیشه
 ۱۳۲
 مان مان کتبی سینه شمع خبر دار باش
 ۱۳۳
 رابط بالفتح اول همان سر درین غایت ۱۳۴

عمر گزشت و من در خواب مانند من و اسی بر من و اسی
 بر من و اسی بر من متو خطبت در شکر الهی باید کرد و حیرت
 بر احسان بقدری که توان برداشت و گناه هانفت
 باید کرد که طاقت عذاب آن باشد مخالفت نباید کرد - با
 کسی که حاجت با و داری باید داری و بخاطر آن که از کجا آمد
 و کجا خواهد رفت بریت دنیا چو رباط مادر و مهمانیم
 مان ظن بر می که مادر و میمانیم ^{ای مادر و میمانیم} مصطفی قلب بیگ
 طاهر ادبوانی سپاه شما بد می کنند تدرین و محنت تصدیت
 را لازم است اگر نخواهد منصبی بر اسی او بدیم و کمال
 شما منصب پادشاهی دارد او ^{حکایت} پسر اندارد و فرزند
 عالیجاه ^{ای محمد بد بخت} بر اسی فرزند زاده بنویسند امروز
 همان به که فردا کار آید و دست در آید همان به کار آید که امروز
 بعمل آید ^{ای برزق است} فرزند عالیجاه خدمت فوج داری که رسیده
 دادن کشتن غیاست دیده و دانسته و از عهد باز پرس
 آخرت بر آمدن شکل بهر حال بیایس التماس آن فرزند جاگیر داده
 خواهد شد هم داد داد از دست غفلت داد داد در رفته
 فرزند عالیجاه نوشته میشود که چون منعم خان وکیل

مخالفت با ختم اول
مصدور از مخالفت کردن
مخالفت با ختم دوم
مصدور از مخالفت کردن
مخالفت با ختم سوم
مصدور از مخالفت کردن
مخالفت با ختم چهارم
مصدور از مخالفت کردن
مخالفت با ختم پنجم
مصدور از مخالفت کردن
مخالفت با ختم ششم
مصدور از مخالفت کردن
مخالفت با ختم هفتم
مصدور از مخالفت کردن
مخالفت با ختم هشتم
مصدور از مخالفت کردن
مخالفت با ختم نهم
مصدور از مخالفت کردن
مخالفت با ختم دهم
مصدور از مخالفت کردن

همین نور خلافت دستوری کابل یافت بتقریب و صایا با دو
گفته شد تا ممکنست بصلاح و صواب بد ذات البین مخالفت
ومن ازعت باز خواهد داشت که در افتادن بر افتادن است
و هنر گامه غریبه بمیان خواهد آمد رحم بر حال خلافت میکنند
که است مرحومه یا کمال نشود سیت دولت گیتی که منت
کند با ما که وفا کرد که با ما کند رفته ۱۸ است بخار
رست گفتار و درست کردار برای خدمت بخشیدگی اول
بالتماس انفرزند عالیجاه و ستاده شد حب و رست مرد
پارچه چینی و مخفوری که شما قدرش شناسید با آن
جوهر سفید حساسی خوش قماش که اکنون باین قماش نه
آید مرسل شد رفته ۱۹ مردم را تخلق با خلق الهی و جب
ست انتظام بدون خوف و رجائے شود تیر احمد خان که
خدمت واقعه زکامی ایشان داشته باشد تجویز خدمت
دیگر برایشی او یاد کردن از ادب و در نسبت رفته ۲۰
انفرزند عالیجاه تبدیل مکان بنجواهند و مالکوه را نوشته
اند که بخلیف الصدق ایشان تعلق دارد و ما را در پذیرایی هر دو
امر عذر می نیست اما اگر خاندان کجایر ایشان باشد - بتما

۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰

۱. نام میرزا محمد یزدانی
 ۲. کتبی میرزا محمد یزدانی
 ۳. شاه علیاحمد
 ۴. کتبی میرزا محمد یزدانی
 ۵. کتبی میرزا محمد یزدانی
 ۶. کتبی میرزا محمد یزدانی
 ۷. کتبی میرزا محمد یزدانی
 ۸. کتبی میرزا محمد یزدانی
 ۹. کتبی میرزا محمد یزدانی
 ۱۰. کتبی میرزا محمد یزدانی

نزدیک میشوند و با اشتقاق سفر فراق قریب میگیرند آئینه
هر چه مناسب دانند معروض دارند ^{از بیایا} ^{معدود} ^{فقه} ۲۱ فرزند
عالیجاه حفظه الله تجوز آن فرزند و حی نسبت که البته منظور
باید داشت تا نظم مستقر الخلافه ^{حکم خداوندی} سپارش کو توان برائی
بحال داشتن او به بالغه ^{مطابق مقتضای} ^{ای اگر} ^{۱۲} شسته بود در شک افتاد و مثل
مشهور که چون سخن گفتند قبول کردیم چون مبالغه
کردند در شک افتادیم چون قسم خوردند یقین داشتیم
که در نخست ^{۱۳} ^{۲۲} فرزند زاده بهادر دنیا
و ما فیها خراب و ویرانست قتلکفات و رسمیات اینجهان
نقش بر آب ^{و آنچه در دست} صد و فرمان برائی دلدهی و اظهار مهر
است ^{ای بیجهات} ^۳ ^{۲۳} تصدیق و تکلیف استقبال بخود راه ندهند
و تا بحال آمدن قوت و طاقت سواری اسپ نمکنند استقبال
ما ظاهر فایده دینی آفت در ندارد که بر دیگران رشک
برند و بر عدم وقوعش ^{ای بر برادران و عزیزان} غم میخورد و خورند ❀

فرمان حضرت خلدیرکان بنیام
نواب زیب النساء بیگم رفقہ ۲۳

فنا برب النسا سلم و در این طبع
دانش و علم و شوق سال بر زده است
همشت بروی کس است
باسادت یافت و پیاپی من و پست
تصرف حافظ کلام بانی کرد و بود
از قلم علوم و کمال برده است
بافت کلمه بیادین طرز فی ظلال
صاحب و اوست و هم بود
۱۳۸

تفسیر درخت و
دیگر سایل هم در آن
ولاده بزاز ناپای دار یادگار
الحق که بوالایا استخوان
دمان حال کسی که
سید و در جو دو کرم
ایات الهی و صفات
بیرین این شهر مصلحت
عنه میزان نیست نه هر
فدا چنانست که
عنه نه هر

حکیمی ازین جهان
خزانه سید دانش
دولت امور و رفون
عظیمه

بابا کسی من جان من - عرایض رسید مژنا من بوضوح
 انجا مید - عمر میگذارد - و کسانان می افزایند

مثنوی کے معنوں

صنعت فقر و عجز نادانسته در دمار ایهام دوا دانسته

دا و غفلت روزگارم آباد
دا و دا و از دست غفلت دا و

آه چه نویسم و بگویم این درد بے درمان را الدُّنْیَا
 قَلِيلٌ وَآفِئَةٌ اِلَّا قَلِيلٌ ^{ملاج} و تصیحت هم نیست اسی نور دیده
 اوقات ضائع مکن تا توانی وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ

المقدّم ۲۲ مخدّمه و فضلی و سلم عرض شد

مردیه ذره آسا زیب النساء جبین ضراعت و ابتهاج الهاده

دہستان ادب راجا روبر مہرگان رفت وروب دادہ

بموقف عرض باریافتگان سرپرست خلافت مرصیه صاحب

قبلہ عالم و عالمیان میرا اند کہ فرمان عالیشان سر

بخط قدسی بنمط که سویداشی دل بسند به نقطه اش راود-

متصنم بر غواست و ضلالت دنا و انداز و مکاره شیطان

از بلا و غفلت و جزو و نداشتن در مصایب و رتو و ردد

بخشید پیش منش را تو بشا و دیده بصیرت را کجما الصنا گرد

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِكْرًا رَّبِّهِمْ فَهُم بِهِ يَعْلَمُونَ

۱۲

بسم اللہ الرحمن الرحیم

کند و در دو

بکینہ خدا سی

ابن ابي عمير

بزرگان جمع شدہ ہاں ہے

در حالت جمع یک
ز قیاسی میل کردند ۱۲

۱۳۵

درباره

کتاب الفقه

عبدی بنی السند
مصیر بنی السند

شاه

الح

دعای درود بر ائمه

بسم الله الرحمن الرحيم

مستحق است که در این کتاب

افزون بر کتب دیگر

بافتن سال بهیچ اعتقاد

کننده

موسی علی علیه السلام

نخوابید با کمال

است خداوندی بر این

سکون

خطا در گذشتن

مستحق اول و سکون

و در از اشیای بیهوده پند سپرانه و بضایح مرشدانه آداب تسلیمات
 عقیدت آیات بتقدیم رسانید هرگاه ذات مقدس حضرت
 پیر مرشد حقیقی با وجود این همه ضبط اوقات متاسف
 فرصت بغفلت باشند و آشی بر حال ما و همچو ما جهلا املت
 ند که همین تربیت آنحضرت پیر و مرشد تحقیق معتقد این
 مرید غفلت سرشت نیست که آنچه رسید و میرسد و
 خواهد رسید از دست تعالی شانیه کما قال الله سبحانه
 قل ان یصنیعنا الا ما کتب الله لنا حرف لنا بجهت نفع
 ما ست نه حکایت که بر اشی ضرر باشد زیاده چه عرصه نماید

رقعه ۲۵ بوزیر الممالک

خان نصرت خبک اگر چه بجهت پیری نسبت داد - این دور
 از ملک حواری و نعمت رسیدگی است چون عفو و صفی صفت
 نسبت دادن به پیر
 پسندیده است کردیم اما خانه دنیا سئو اینچنین کسان
 معمر و خانه عقبی اینهمه دمان دنیا آباد خراب و سرد
 بعد ازین هر چه رسد از بد و نیک اسی حافظ و غم مخور شاد
 بزی چونکه جهان در گذر است - و السلام
 فرمائی که متضمن به اثبات

مستحق اول و سکون

خطا در گذشتن

مستحق اول و سکون

خطا در گذشتن

بدستخط الوصا گردید

ایالت پناه حق سر اُموش دنیا پرست والی گولکنده - اگر چه
افعال قبیح آن بد عاقبت از احاطه تحریر نیست اما
هزار یکی و از بسیار اند که شمرده می آید - اختیار ملک و
سلطنت بکف اقتدار کافرو فاجبر ظالم دادن و
سادات و مشایخ و فضلا و علما و صلحا و فقرا را منکوب
و مغلوب ساختن و در رواج فسق و فجور با فراط تمام علانیه
کوشیدن و خود از بدستی و بادیه پرستی در انواع
کیا پریش و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم
از عدل و فسق از صدق و ضلالت از عبادت تمیز
نمودن و در اغانت کاف و حربی بنیهای جھنمی
و قبیحه از دقات نامرعی انداختن و خود را بسبب
سعادنت حربی که نصیحت کلام الهی در منع آن واقع شده
پیش خالق و خلق مطعون گردانیدن و با وجود ارسال
فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم ادب و ان مزخشر

37

این بیست و نه
کتاب است که در
کتابخانه کهنه
ایستاده اند
و در آنجا که
علم و ادب و
دین و دنیا
در آنجا که
دین و دنیا
در آنجا که
دین و دنیا

حصور پنیہ غفلت ادگوش نکشیدن و درین بار گے یک

لک بهون براسی ر بی بد کردار خواجه دشمن فرستادن

و با اینهمه اعمال مغرور و مست بوده غفلت بوده از مکارفات

افعال خود غافل بودن و امید رستگاری در هر دو جهان

فصل دہشتن مصرعہ زہے تصور باطل و ہے خیال ہی دنیا و دین

محال : چون چاره نمانده اکنون مرا

رسیده دان که آخر الدوا

الكلبي معذور بهم - من

يَهْدِي اللَّهُ فَلَامُضِلَّهُ وَمَنْ يُضِلَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ

خاتمه کتاب خدا

بخدمت بابر کت جمله صبا و تاجران کتب و دیگر شائقین سکین نام الدین تاجر کتب

راولپنڈی التماس کرتا ہے۔ کہ کتاب خطاب رفات عالمگیری جو ایک مشہور کتاب مقبول
ہے خاصہ عام سے آج کل ہمارے ہر گھر میں درج ذیل حقائق کی روشنی میں اس خطبہ کی اسطو

ہر خاص عالم ہی اور جملہ مدارس سرکاری میں پڑھائی جانی ہو جائے حاشیہ ہی اسوا اکثر الفاظ
اصطلاح ازمانہ سابقہ کے معنی بلا کسی عالم یا تاریخ دار، حال نہ ہو سکتے تھے اور ام جہا نام قوہ میں

او حال معلوم نہ ہوتا تھا کہ آیا وہ کون مین کس منصب پر سرکار گناہ کی باشندگی اسوفا ضل

جل تاریخدان بمبیل جناب مولوی سید محمد علی ملووی فرسٹ کلاس انجینئر ملتان نے بعضی تمام ہدیہ

لست بخواج سحر جل امر کا شرح و ربط کی سادہ و سہل اصطلاحات کی معنی خیز کار و واج چکل مع دہم تھا

پنی معلومات اور کتب الفاریج سے حیات پر تحریر فرمائے اس واسطے کہ کتاب کے مقبول ہو سکی مگر خبر
شایقہ عذر بنی جا رہی ہے کہ حسب وقت فراموشی ہو جائے گی۔

حضرت یحییٰ بن عیسیٰ بن ابی طالب علیہ السلام

نفا وین جلیق حضرت بابا بایں نو عبدی داوینستینین حلیق

۴۰

مؤمن از مردمی که در

بسم الله الرحمن الرحيم

سید

افزین ۱۲
نست ۱۳

و اما واضح دانست
که یکم

سید

اور اخلاقی تقاضا

نیست گمراه کنندہ

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِكْرًا لِّعِبَادِنَا

کتابخانه

کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل فی بیان صفات و احوال و عادات و اخلاق و سیرت و کرامات و معجزات و شایسته و غیره

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مصطفى الدين كمال

بسم الله الرحمن الرحيم

و

I II III IV V VI VII VIII IX

X XX L XL XC

D CC CCCC

M DCCC

II III

I II

I II

MCCCXXV = 1325
MCMXLVII = 1947

دہ ہزاری	شصت ہزار	نمبر شمار
۶۰	۲۰۰	عراقی
۶۰	۲۰۰	مجنس
۱۳۶	۸۱۶	ترکے
۱۳۶	۸۱۶	یابو
۱۳۶	۸۱۶	تازی
۱۳۶	۸۱۶	بخشک
۲۰	۲۰۰	شیرگیر
۶۰	۳۴۰	سادہ
۲۰	۲۰۰	بجولہ
۲۰	۲۰۰	کھربہ
۲۰	۱۲۰	پندر کیبہ
۶۶	۳۹۶	قنار شتر
۲۰	۲۰۰	قنار خچر
۳۲۰	۱۹۲۰	عربہ
۶۰۰۰	۳۶۰۰۰	اول
		دوم
		سوم

عراقی در عراق عجم پرید آید یا در پیکر و کردار بد و مانند ماہوار ۶۸۰ دام
تازی فیل از ہندی نژاد مادہ عمدہ ماہوارہ ۳۲۰
از توران زمین خیزد۔ ماہوارہ ۸۰ دام
نیز در توران زمین خیزد۔ لیکن میان تورانی و باکیہ نبود و شتر مکتوب
کنش باشد و با ترکی یازبون تراز خود پیوند۔ ماہوارہ ۴۰۰ دام
قسم اول است تازی نژاد و در حوس سخی لبان او ماہوارہ ۴۲۰ دام
ہندی نژاد۔ میانہ۔ ۲۴۰ دام
ماہوارہ۔ ۸۰۰ دام

ماہوارہ ۶۰۰ دام۔ بفتح میم دنون خنی و ضم مجهول جیم و کافنی سکون
فتح لام و نائے مکتوب
ماہوارہ ۴۴۰ دام۔ بفتح کاف سکون یاد مہملہ و فتح نائے مکتوب
ماہوارہ ۶۸۰ دام۔ بفتح ای فارسی و نای خنی و دنون غنہ و ضم و نائے سکون
در اگر کاف و فتح مایہ تحتانے و نای مکتوب
ماہوارہ ۲۴۰ دام

ماہوارہ ۶۰۰ دام

2002-362446

